

# آیا مَعْصُوم همه زبان ها را می داند؟!

سلسله مقالات شیخ ناظم عقیلی در صفحه فیس بوکشان

برای اطلاع بیشتر درمورد دعوت مبارک سیداحمدالحسن ع به این سایت مراجعه کنید:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)



بسم الله الرحمن الرحيم

آیا معصوم همه زبان ها را می داند؟!

شناخت همه زبان ها

1: شناخت همه زبان ها یکی از ویژگی های خداوند متعال است. همان طور که این مطلب در روایات آل محمد بیان شده است. در نتیجه ممکن نیست که مخلوقی این ویژگی را داشته باشد؛ به این خاطر که این به این معناست که این مخلوق با خداوند متعال در این مورد مساوی است و باطل بودن این مطلب روشن است. به دست آوردن و شناخت همه زبان ها مسئله محالی است و بیرون از توانایی بشر است، هر چند خردمندی و حافظه انسان زیاد باشد. همان طور که می گویند، زبان های زنده جهان در این زمان 3 هزار زبان است؛ چه برسد به زبان هایی که منقرض شده و از بین رفته است. حتی اگر بگوییم که زبان ها فقط 1000 زبان هستند و فرض کنیم که شخصی هر زبانی را فقط در 2 ماه بیاموزد، این به این معناست که این شخص هزار زبان را در طول 166 سال می آموزد و این مسئله ای است که به صورت عادی برای فردی ممکن نیست.

در نتیجه شناخت همه زبان ها از توان همه انسان ها بیرون است و حتی از توانایی همه آفریده ها - حتی فرشتگان - نیز بیرون است. البته بعد از اینکه فهمیدیم که این از ویژگی های خداوند متعال است و اینکه این ویژگی است که هیچ یک از انسان ها توانایی به دست آوردن آن را ندارند.

2: در مورد شناخت برخی از زبان ها می توان گفت که به دو صورت قابل تصور است:

الف: فردی تعدادی از زبان ها را بداند که انسان های دیگر توانایی احاطه به آن را ندارند. مثلاً 100 زبان را بداند. شناخت این مقدار از زبان ها برای شخصی از انسان ها محال است. این مسئله به این معناست که این توانایی فقط با اعجاز الهی امکان پذیر است. معجزه قانون الهی دارد که برای برخی از افراد مانند پیامبران و امامان به وجود می آید و گاهی اوقات به وجود نمی آید. در آینده بیان می کنیم که معجزه ای که امکان تخلف در آن است، صدق صاحب دعوت بر آن متوقف نمی باشد.

ب: فردی تعدادی از زبان ها را بداند که انسان های دیگر توانایی احاطه به آن را دارند. مثل اینکه مثلاً 30 زبان را بداند. شناخت این مقدار از زبان ها، برای شخصی ویژگی خاصی نسبت به دیگران ایجاد نمی کند، مانند پیامبری یا امامت؛ به این خاطر که این مسئله در توان همه انسان ها یا برخی از آنان است. علمی که به واسطه آن به مزیت خاصی برای فردی - مانند پیامبری یا امامت - اشاره دارد، باید از توانایی انسان ها بیرون باشد. در این صورت است که با مُتَّصِف شدن یکی از انسان ها به این علم، این مسئله دلیل تایید این فرد از سوی خداوند متعال است.

در نتیجه شناخت برخی از زبان ها به صورت اول معجزه الهی است و معجزه گاهی به وجود می آید و گاهی به وجود نمی آید. زمانی که صاحب دعوتی این معجزه را ندارد، به این معنا نیست که این فرد دروغگوست. می تواند راست گو باشد، ولی خداوند متعال نخواست است که این معجزه به دست او اتفاق بیفتد و آیات به دست خداوند متعال است و نه به دست فرستادگان و امامان.

اما شناخت برخی از زبان ها به صورت دوم -چه به وجود بیاید یا به وجود نیاید- نمی تواند به صدق مدعی دلالت کند؛ به این خاطر که برای بقیه انسان ها یا برخی از آن، امکان انجام دادن است. در نتیجه نمی تواند دلیلی باشد که به یقین صدق صاحب دعوت الهی دست پیدا کرد.

در این قسمت برخی از روایاتی را می آوریم که بیان می کند، شناخت همه زبان ها جزو ویژگی های خداوند متعال است .

1: الکلینی فی الکافی ج2 ص 593 - 595: بسند صحیح عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع: قال: "قل : اللهم إني أسألك قول التوابين وعملهم و نور الأنبياء وصدقهم ...وإيا أكمل منعت ويا أسمح المعطين ويا من يفقه بكل لغة يدعى بها ويا من عفوه قديم ويطشه شديد وملكه مستقيم..."

به سند صحیحی از ابوبصیر، امام صادق ع فرمود: "بگو: خدایا، من از تو سخن توبه کنندگان و عمل آنان و نور پیامبران و راستی آنان را درخواست می کنم... ای کامل ترین توصیف شده ای خدایی که راحت تر می بخشی و ای خدایی که همه زبان هایی که با آن دعای شود، می فهمد و ای خدایی که بخشش و انتقامش شدید است و مُلکش استوار است..."

2: السید ابن طاووس فی جمال الأسبوع ص 183: بسنده عن الحسن بن القاسم العباسي قال: دخلت على أبي الحسن موسى ابن جعفر عليهما السلام ببغداد وهو يصلي صلاة جعفر عند ارتفاع النهار يوم الجمعة فلم أصل خلفه فرغ ثم رفع يديه إلى السماء ثم قال: "يا من لا تخفى عليه اللغات ولا تتشابه عليه الأصوات ويا من هو كل يوم في شأن يا من لا يشغله شأن عن شأن يا مدبر الأمور يا باعث من في القبور يا محيي العظام..."

حسن بن قاسم عباسی می گوید: در بغداد خدمت امام موسی کاظم ع رسیدم و ایشان هنگام نیم روز جمعه نماز جعفر می خواند. پشت ایشان نماز نخواندم. ایشان از نماز فارغ شد و دستش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: "ای خدایی که زبان ها بر او پنهان نیست و ای خدایی که در صداها اشتباه نمی کند و ای خدایی که هر روز در شأنی است. ای خدایی که شأنی او را از شأن دیگر باز نمی دارد. ای تدبیرکننده کارها. ای خدایی که افراد در قبر را برمی انگیزانی. ای زنده کننده استخوان ها..."

پنهان نیست که این دعاها شریف بر این دلالت دارد که شناخت همه زبان ها از ویژگی های خداوند متعال است .

اگر فردی اشکال کند و بگوید: هدایت مردم به شناخت همه زبان ها متوقف است. پس اگر این طور نباشد، پیامبر یا امام چگونه می تواند فردی را که با زیانش سخن نمی گویند، هدایت و تبلیغ کند؟

در پاسخ به این فرد می گوییم:

1: بیان شد که شناخت همه زبان ها از ویژگی ها و مختصات خداوند متعال است و هیچ مخلوقی نمی تواند به همه این زبان ها مُتَصِف شود. شناخت برخی از زبان ها یا شناختی که از توانایی انسان ها بیرون است، معجزه است و معجزه همیشگی نیست، مخصوصاً با وجود اسباب طبیعی. یا شناخت برخی از زبان ها به صورت شناخت برخی از آن ها است که انسان ها می توانند به آن دست پیدا کنند و گفتیم که این قسم نمی تواند دلیل شناخت و مختصات امام یا حجت باشد. و بودن آن واجب نیست.

2: محمد ص پیامبر خدا، پیامبری بود که برای همه جهانیان فرستاده شده بود. تا الان اختلاف وجود دارد که آیا ایشان خواندن و نوشتن می دانست یا خیر؟! مسلمانان برخی قائل به عدم آن و برخی قائل به جایز بودن آن و برخی قائل به واجب بودن آن هستند. ندانستن خواندن و نوشتن به این معناست که ایشان احتیاج به فردی دارد که برای ایشان نوشتارها را بنویسد و بخواند و ترجمه کند. پنهان نیست که این مسئله باعث اشکال به پیامبری و فرستاده بودن ایشان نمی باشد؛ مخصوصاً دلیل قطعی برخلاف این مطلب نیامده است؛ به حَسَب تصریحی که سیدمرتضی ره می کند (درآینده آن را می آوریم) بنابراین اشکالی ندارد که امام آموزه های زبان قومش را -مانند خواندن و نوشتن- نداند، چه برسد به بقیه زبان ها.

مشخص است که محمد پیامبر خدا ص، وقتی که برای پادشاهان و رؤسا نامه فرستاد، با زبان عربی فرستاد و نه با زبان خودشان. در این جا بیان منظور پیامبر و مضمون نامه های ایشان برعهده مترجمین است. این مسئله به این معناست که در بیان نامه پیامبر یا امام می توان به مترجمین تکیه نمود.

أخرج الشيخ الطوسي بسنده عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام، عن رسول الله ص أنه قال :  
"... إن الله بعث كل نبي كان قبلي إلى أمته بلسان قومه ، وبعثني إلى كل أسود وأحمر بالعربية ..." الأماي (للطوسي)، النص، ص:  
57 رسول الله ص فرمود: "...خداوند همه پیامبران قبل از من را با زبان قومش مبعوث کرد و مرا با زبان عربی به هرسیاه و سرخی مبعوث کرد..."

منظور از هر سیاه و سرخی این است که ایشان را به سوی همه مردم و با اختلاف زبان های ایشان فرستاد. یعنی خداوند محمد ص پیامبر خدا را با زبان عربی به سوی همه مردم فرستاد و نه با غیر آن. در نتیجه محمد ص پیامبر خدا با زبان قومش به سوی همه مردم فرستاده شد و این به این معناست که ایشان برای قومش حق و هدایت را روشن می کند و قوم ایشان هستند که رسالت ایشان را برای بقیه مردم -بازبان های مختلفشان- منتشر می کنند. علاوه بر این، قرآن کریم با آموزه ها و هدایتش برای همه بشریت است و نه فقط عرب. و این مسئله ای است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد. پس چرا پیامبر ص قرآن را

به همه زبان هایی که تکالیف و تعالیم قرآن شامل آنان می شود، ترجمه نکرد؟ چرا این مسئله را برعهده مترجمین قرار داد؟ آیا فردی که اشکال می کند نمی گوید که هدایت بقیه مردم غیر عرب، متوقف بر فهم معانی و مضامین قرآن است؟ پس چرا پیامبر ص قرآن را به زبان آنان ترجمه نکرد؟ همه این مطالب دلیل بر این است که بقیه مردم ها مکلف هستند که مقدمات فهم معانی و تعالیم قرآن را فراهم کنند، مانند ترجمه قرآن و سنت پیامبر ص به زبان خودشان. علاوه بر این وبه حسب امکان، مومنین مکلف به منتشر کردن تعالیم قرآن و سنت پیامبر ص به زبان های دیگر هستند. نتیجه این که لازمه هدایت بقیه مردم این نیست که امام به همه زبان های آنان آگاه باشد، البته مادامی که اسباب طبیعی باشد که این هدف را ایجاد می کند. در نتیجه انگیزه ای برای معجزه نیست.

بعد از بیان مباحث مقدماتی و اینکه دانستن همه زبان ها فقط مختص به خداوند متعال است، روایاتی را مورد بررسی قرار می دهیم که اشاره دارد امام همه زبان ها را می داند و آن را مورد نقد قرار می دهیم:

روایت اول :

الکلینی: إِسْحَاقُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَقْرَعِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَمْرَةَ نُصَيْرُ الْخَادِمِ قَالَ: "سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غُلَمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ تُرْكِيَّ وَ رُومِيَّ وَ صَقَالِبِيَّةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُلْتُ هَذَا وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ وَ لَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا رَأَهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هَذَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيَّنَّ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَ الْأَجَالِ وَ الْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمُحْجُوجِ فَرْقٌ" الكافي ج 1 ص

509

ابوحمزه نصیر خادم می گوید: شنیدم که ابو محمد -نه یکبار- با غلامانش با زبان ترکی و رومی و صقالبی سخن می گوید. از این مسئله تعجب کردم و (باخودم) گفتم: ایشان در مدینه متولد شده است و نزد هیچ فردی آشکار نشده است تا زمانی که ابوالحسن ع از دنیا رفت و هیچ فردی او را ندید؛ پس چگونه این طور است؟! این مطلب را باخودم می گفتم که ایشان رو به من کرد و فرمود: "خداوند تبارک و تعالی حجتش را از میان بقیه آفریده هایش با هر چیزی روشن و جدا کرده است و به اوزبان ها و شناخت نسب ها و اجل ها و حادثه ها داده است. اگر این گونه نبود، بین حجت و محجوج هیچ فرقی نبود"

در این روایت چند مناقشه وجود دارد:

مناقشه اول:

سند این روایت ضعیف است. اسحاق و احمد بن محمد اقرع و نصیر خادم. علامه مجلسی آن را در مرآة العقول تضعیف کرده است و همچنین بهبودی در صحیح کافی آن را تضعیف کرده است. این روایت از فردی روایت شده است که به این متهم است که منبع خلط کردن است. بلکه به دروغ و جعل کردن متهم است. این فرد اسحاق است!

مناقشه دوم:

روایت می‌گوید: "خداوند تبارک و تعالی حجتش را از میان بقیه آفریده هایش با هر چیزی روشن وجدا کرده است" ظاهر این سخن مخالف با قرآن و سنت ثابت است. این روایت نفی می‌کند که امام با بقیه مخلوقات در چیزی مساوی باشد؛ به این خاطر که سخنش: "با هر چیزی" افاده عمومیت می‌کند. در حالی که مثلاً در قرآن می‌بینیم که تصریح می‌کند: محمد ص پیامبر خدا که آقای امامان است، در بشر بودن مانند بقیه بشریت است. قال تعالی: "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا" الكهف: 110. "بگو: من هم مثل شما بشری هستم و (لی) به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد"

به این معنا که ایشان مانند بقیه بشریت است که از گوشت و خون و استخوان است و می‌خورد و می‌نوشد و قضای حاجت می‌کند و ازدواج می‌کند و می‌خواهد و اندوهگین می‌شود و خوشحال می‌شود و بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود و خسته می‌شود و نیرو و انرژی محدودی دارد... الخ. پس چگونه در همه چیز با بقیه بشریت متفاوت است؟!

پنهان نیست که روایات متواتر بیان می‌کند که روایتی که با قرآن و سنت مخالفت دارد، باید کنارانداخته شود یا در آن توقف شود.

مناقشه سوم:

همچنین روایت می‌گوید: "و به اوزبانها و شناخت نسبها و اجلها و حادثه را داده است. اگر این گونه نبود، بین حجت و محجوج هیچ فرقی نبود" کلمه "فرق" اسم نکره (در برابر معرفه و شناخته شده) است که در سیاق نفی است و نزد اکثر افاده عموم می‌کند. یعنی اگر مطالب قبلی نباشد، هیچ فرقی بین حجت و محجوج نیست و این بنا بر ظاهر روایت صحیح نیست؛ چون بدیهی است که فردی که داناترین فرد نسبت به قرآن و سنت است و مردم را از حق بیرون نمی‌آورد و آن‌ها را وارد باطل نمی‌کند، بین این چنین شخصی و بین سایر مردم فرق است؛ بلکه فرق بین زمین تا آسمان است...

علاوه بر این، شناخت اجلها و حوادث، با قرآن مخالف است. خداوند متعال از قول آقای امامان محمد مصطفی ص می‌فرماید: "قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ" الأحقاف: 9 "بگو: من از (میان) پیامبران، نو در آمدی نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد. جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ و من جز هشدار دهنده‌ای آشکار (بیش) نیستم."

در نتیجه این روایت از جهت سندی و دلالتی کامل نیست. پس چگونه شایسته است که یک مسئله عقایدی را ایجاد کند؟!

روایت دوم:

احمدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلِمَهُمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفٍ مِصْرَاعٍ وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهَا وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا عَلِمَهُمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَجِي" (الكافي ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 463)

امام حسن ع فرمود: "خداوند دوشهر دارد که یکی از آن ها در مشرق است و دیگری در مغرب است. آن دو دیواری از آهن دارند و هر کدامیک از آن ها، هزارهزار لنگه درب است و در آن ها 70 هزار هزار زبان وجود دارد که هر زبانی به خلاف زبان همراهش سخن می گوید. من همه زبان ها و آنچه در آن است را می دانم. برآنان حجتی غیر از من و غیر از حسین برادر من نی باشد"

در این روایت چند مناقشه وجود دارد:

مناقشه اول:

سند این روایت به خاطر مُرسل بودن ضعیف است؛ چون واسطه ابن ابی عمیر مجهول است.

مناقشه دوم:

این روایت از همه زبان ها سخن نمی گوید؛ بلکه از زبان دو شهر -شهر مشرق و شهر مغرب- سخن می گوید که از بقیه ساکنان زمین دور هستند و این از موضوع ما بیرون است. "الف و لام" در "اللغات" "زبان ها" الف و لام عهد ذکری است که به زبان های ماقبلش که دو شهر باشند، بازمی گردد و الف و لام استغراق (در برگرفتن) نیست که شامل همه شود.

مناقشه سوم:

این روایت تصریح می کند که امام حسن 70 هزار هزار زبان می داند. یعنی 70 میلیون زبان! برخی از علماء در این مورد سخن گفتند. از سیدمرتضی در مورد این روایت پرسیدند و ایشان با این سخن پاسخ داد:

"این روایت در این مورد آمده است و به صحت یا بطلان آن یقین نمی شود؛ به این خاطر که از روایات واحد است. در نتیجه به صحت آن یقین پیدانی کنیم..."



میرزا ابوالحسن شعرانی در تعلیقش بر کتاب شرح اصول کافی مازندرانی می گوید:

"سخن ایشان: "دورنیست که دو شهر باشد" ولی باید بگوییم که این توصیفی که در مورد درب وزبان های دو شهر دادند، مبالغه ای است که در اتفاقات دوراز ذهن انجام می شود. این روایت از جماعتی از مردان مجهول نقل شده است که از آنان نقل سخنان مبالغه انگیز دور از ذهن نیست. اگر گفته شود: ابن ابی عمیر که راوی این روایت است، از جمله افرادی است که نسبت به صحیحی بودن روایات صحیحش اجماع دارند، مامی گوییم که با جست وجوی کامل در سخنان فقهاء در موارد مختلف، قبول نکردن روایات این ها ثابت شده است، در نتیجه اجماع صحیح نیست"

همچنین می گوید :

"... اما در کتاب مبالغه هایی نقل شده است که از مسائل عادی در نقل اتفاقات به دور است؛ به این خاطر که لازمه هزارهزار لنگه درب این است که محیط شهر از محیط سیاره زمین 5 برابر بیشتر باشد. البته اگر فرض شود که بین هر دربی و درب دیگری فقط 400 ذراع باشد و محیط زمین بیشتر از 6 هزار فرسخ نیست... خلاصه این مسائل باعث می شود که عقلای مردم، این روایت را یا به عالم مثال توجیه کنند یا آن را رد کنند؛ به این خاطر که حال راویان مجهول است..."

روایت سوم:

عیون أخبار الرضا ج 1 ص 251: الشيخ الصدوق: حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال : حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي الصلت الهروي قال : كان الرضا عليه السلام يكلم الناس بلغاتهم وكان والله أفصح الناس وأعلمهم بكل لسان ولغة فقلت له يوما : يا بن رسول الله إني لأعجب من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها ! فقال : "يا أبا الصلت أنا حجة الله على خلقه وما كان الله ليتخذ حجة على قوم وهو لا يعرف لغاتهم أو ما بلغك قول أمير المؤمنين عليه السلام : أوتينا فصل الخطاب ؟! فهل فصل الخطاب إلا معرفة اللغات"

ابوصلت هروی می گوید: (امام) رضا ع با مردم با زبانشان سخن می گفت و به خدا قسم فصیح ترین مردم بود و داناترین آنان به هر زبان و لغتی بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول الله، من به شناخت شما نسبت به این زبان ها -با اختلافی که دارند- تعجب می کنم! ایشان فرمود: "ای ابوصلت، من حجت خداوند بر خلقش است. این گونه نیست که خداوند حجتی را بر قومی بگیرد، درحالی که زبان آن ها را نمی داند. آیا سخن امیرالمومنین ع به تو نرسیده است: به ما فصل الخطاب داده شده است؟! آیا فصل الخطاب غیر از شناخت زبان هاست"

در این روایت چند مناقشه وجود دارد:

مناقشه اول:

هرچند روایت از جهت سندی صحیح یا حسن است؛ ولی این روایت و روایاتی که به معنای آن هستند، از خبر واحد بودن بیشتر نیستند و نزد آنان باعث علم و یقین نمی شود و در نتیجه نمی توان به واسطه آن، عقاید را به وجود بیاورد.

مناقشه دوم:

همچنین این روایت دلالتی ندارد که شناخت همه زبان ها، راه اثبات شناخت امامت است. یعنی شرطی برای اثبات مدعی امامت نیست و اگر این شرط نباشد، دلیل بطلان امامت باشد. روایت اصلاً از این سخن نمی گوید. بلکه نهایت چیزی که می رساند این است که امام حجت باید نسبت به زبان های افرادی که بر آنان حجت است، آگاهی داشته باشد؛ تا سخنش را بفهمند و اوسخن ایشان را بفهمد و حق و هدایت و تکالیفی که خداوند متعال بیان می کند، به آنان برساند و این مسئله به دو صورت تصور می شود:

اول: هر وقت ضرورت اقتضاء کند، خداوند متعال، امام حجت را از راه معجزه از این مسئله آگاه می کند. هر زمانی که امام با قومی برخورد کند که زبان آنان را نمی داند و راه طبیعی برای رسیدن سخن به آنان نباشد، خداوند ایشان را از زبانشان آگاه می کند؛ تا منظور خودش را به آنان برساند. نه اینکه امام همیشه به این معجزه متصف باشد، هر چند نیازی نسبت به آن نباشد. این صورت ممکن و جایز و حتی واجب است. و ما آن را انکار نمی کنیم.

دوم:

امام حجت همیشه و به صورت مداوم به این معجزه مُتَّصِف است. چه به آن نیاز داشته باشد یا به آن نیازی نداشته باشد. این مطلب که برای معجزه قانون و حکمتی است و عبثی نیست -حاشا که خداوند کار عبثی کند- ما را از این اعتقاد باز می دارد. معجزه زمانی است که در اقامه حجت یا حفظ امام شکستی صورت گیرد یا اسباب طبیعی نباشد. اما زمانی که این مطلب با اسباب طبیعی ممکن باشد، انگیزه ای برای معجزه نیست. در نتیجه فقط قسمت اول متعین می شود. و این روایت دلالت قطعی به بیشتر از آن ندارد. این گونه است که دادن شناخت زبان های مردم به امامان ع داده شده است، به این معنا که خداوند اسباب آن را برایشان آماده کرده است. هر زمانی که به آن نیاز داشته باشند، خداوند متعال آنان را آگاه می کند. به خلاف بقیه مردم که دانش آنان به زبان ها، به کسب کردن نیاز دارد. این با سخنان اهل بیت ع در مورد حقیقت علم آنان ع موافق است. همان طور که در روایات ذیل است :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أُعْلِمَ" امام صادق ع فرمود: "هرزمانی که امام بخواهد بداند، به او تعلیم می شود".

عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ فَقَالَ: "لَا وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ" عمار ساباطی می گوید: از امام صادق ع در این مورد پرسیدم که آیا غیب را می داند؟ فرمود: "خیر. ولی اگر بخواهد چیزی بداند، خداوند او را از آن باخبر می کند"

وعن أبي جعفر الباقر ع أنه قال: "أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ" امام باقر ع فرمود: "همه علم نزد خداوند -جل ذکره- است. اما علمی که بندگان به آن نیاز دارند، نزد اوصیاء است".

همه این روایات بیان می کند که همه علم بالفعل نزد اهل بیت ع وجود ندارد. بلکه هر زمانی که بخواهند چیزی بدانند، خداوند متعال آنان را از آن باخبر می کند.

مناقشه سوم :

در آخر روایت فصل الخطاب را به شناخت زبان ها محصور می کند. ظاهر این مطلب قابل تأمل است؛ به این خاطر که پنهان نیست که شناخت قرآن و سنت و محکم و متشابه آن ها و حکم بین مردم و دلایل قطعی نسبت به دشمنان و جدایی بین حق و باطل... روشن ترین مصداق فصل الخطاب است. والله العالم.

بعداز اینکه روایاتی که به واسطه آن استدلال شده است که امام به شناخت همه زبان ها و در همه حالات توصیف می شود، مورد مناقشه قرار گرفت، به روایاتی گوش می دهیم که تصریح می کند امام با برخی از افراد و در مناسبات مشخص با زبانشان سخن گفت یا اینکه همه زبان ها را می داند. اصل همه این روایات -مگر تعداد اندکی از آن- در کتاب هدایة الکبری خصیبی و اختصاص مفید و بصائر الدرجات صفار و مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب و دلایل الامامه و نظائر آن است. در نسبت این کتاب ها به مولفین آن حرف است. آن را در سخن در مورد خبر زینب کذابه و اینکه امام سایه ای ندارد، ذکر نمودم. این روایات را بدون تعلیق بر آن ها -مگر تعداد اندکی از آن- ذکر می کنم و فقط به اشاره به صحت یا ضعف سند آن ها کفایت می کنم.

الکلبيني: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ كِرْدِينَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَرَعَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَنَاهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الرُّطِّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ كَلَّمُوهُ بِلِسَانِهِمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ بِلِسَانِهِمْ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ كَمَا قُلْتُمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ فَأَبُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا أَنْتَ هُوَ فَقَالَ لَهُمْ لَيْنَ لَمْ تَنْتَهَوْا وَ تَرَجِعُوا عَمَّا قُلْتُمْ فِيَّ وَ تَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَقْتَلَنَّكُمْ..." (مناقب آل ابی طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج 1، ص: 265)

امام باقر وصادق ع فرمودند: "زمانی امیرالمومنین ع از اهل بصره فارغ شد، 70 مرد از زط(گروهی از هند) نزدایشان آمدند و به ایشان سلام کردند و ایشان با زبان آن ها سخن گفت وایشان پاسخشان را داد بعد به آنان فرمود: من همان طور که می گویند نیستم. من بنده خداهستم. گفتند: تو خداوند هستی. ایشان به آنان فرمود: اگر تمامش نکنید واز سختتان درمورد من برنگردید و به سوی خداوند عزوجل توبه نکنید، قطعاً شما را می کشم.."

این روایت به خاطر صالح بن سهل ضعیف است و به خاطر مرسل بودن؛ چون واسطه کردین به امام صادق ع مشخص نیست. مجلسی این روایت را در مرآة العقول تضعیف می کند و بهبودی در صحیح الکافی نیز آن را تضعیف می کند.

این روایت دلالتی به شناخت امام نسبت به همه زبان ها ندارد.

الهدایة الکبری للحسین بن حمدان الخصیبي ص 315 – 316: وعنه (الحسن بن محمد بن جمهور) عن موسى القمي عن الحسن بن علي الوشا ، قال: دخلت يوما على علي الرضا بن موسى عليه السلام فرأيت عنده قوما لم أهرم ولم أعرفهم وهو يخاطبهم بالسندية مثل زقزقة الزراير ثم لقيت بعده صاحبنا أبا الحسن محمدا عليه السلام بسامراء وعنده نجار يصلح عتبة بابه وهو يخاطبه بالسندية كخطاب الزراير فقلت في نفسي لا إله إلا الله هكذا كان جده الرضا يخاطب بهذا اللسان فقال أبو الحسن من فرق بيني وبين جدي انا هو وهو انا والينا فصل الخطاب فقلت جعلت فداك وما معنى فصل الخطاب قال إجابة كل عن لغته لغة مثلها وجميع ما خلق الله تعالى "

حسن بن علی وشا می گویند: روزی خدمت امام رضا ع رسیدم و دیدم که نزد ایشان گروهی هستند که آنان را ندیده بودم و نشناختم وایشان با آنان -مانند آواز پرندگان- سندی سخن می گفت. بعد از آن با صاحبمان ابوالحسن محمد ع در سامراء دیدار کردیم و نزد ایشان نجاری بود که آستانه درب ایشان را درست می کرد وایشان او را به سندی مورد خطاب قرار دادمانند خطاب پرندگان. من با خودم گفتم: لا اله الا الله؛ جدش رضا نیز این گونه بود و با این زبان مورد خطاب قرار می داد. ابوالحسن فرمود: "چه کسی بین من و بین جدم تفاوت قائل شده است؟! من او هستم و او من است. فصل الخطاب به سوی ماست. عرض کردم: فدایتان شوم منظور از فصل الخطاب چیست؟ فرمود: پاسخ زبان هر فردی نسبت به زبانی مانند آن و همه آنچه خداوند متعال آفرید."

اینجا نیز چند مناقشه وجود دارد:

مناقشه اول:

روایت به خاطر حسین بن حمدان خصیبي صاحب کتاب هدایة الکبری و به واسطه محمد بن موسى قمي ضعیف است.

مناقشه دوم:

در این روایت نه دلالتی است و نه اشاره ای به این که شناخت همه یا برخی از زبان ها، راهی برای شناخت امام است، یا اینکه آن شرط در اثبات امامت است. اینکه امام زبان ها را می داند، مسئله ای است و اینکه آن دلیل و راه و شرط در ثبوت امامت است - همان طور که پنهان نیست - مسئله دیگری است. همچنین بین موصوف شدن معصوم به علم مشخص و بین اینکه آن، نشانه جدا یا دلیل مشخص کننده از دیگران است، تفاوت است. ویژگی ها دو قسمت هستند: قسمتی که به امام معصوم اختصاص دارد و قسمتی که به امام معصوم اختصاص ندارد. یعنی ممکن است که در آن ویژگی، دیگری با او شریک باشد. مثلاً روایاتی آمده است که تصریح می کند نزد امامان علم منایا و بلایا است؛ درحالی که می بینیم که این ویژگی نزد غیر امامان وجود دارد. مثلاً رشید هجری، همان طور که روایات عدیده ای به آن اشاره می کند.

فعن إسحاق ابن عمار قال : سمعت العبد الصالح ينعي إلى رجل نفسه ، فقلت في نفسي : وإنه ليعلم متى يموت الرجل من شيعته ! ؟ فالتفت إلي شبه المغضب ، فقال : " يا إسحاق قد كان رشيد الهجري يعلم علم المنايا والبلايا والإمام أولى بعلم ذلك ... " الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 484

اسحاق بن عمار می گوید: از عبدصالح شنیدم که خبر مردی را به او می داد و من با خودم گفتم: آیا او می داند که این مرد از شیعیانش چه زمانی می میرد؟! ایشان به حالت عصبانی به من رو کرد و فرمود: "ای اسحاق، رشید هجری علم منایا و بلایا را می دانست و امام به دانستن آن سزاوارتر است"

امیرالمومنین ع او را رشید البلیا می نامید و او با هر فردی که دیدار می کرد، به او خبر می داد که فلان صورت از دنیا می رود یا فلان صورت کشته می شود... همان طور که رشید می گفت، اتفاق می افتاد.

مناقشه سوم:

همچنین روایت دلالت ندارد که امام همیشه و در همه حالات به این معجزه موصوف است. بلکه باید به خاطر نیاز واضطرار باشد. همان طور که قبلاً گفتیم.

قرب الاسناد، للحميري القمي ص 335 - 336: محمد بن عيسى ، عن ابن فضال ، عن علي بن أبي حمزة قال : كنت عند أبي الحسن عليه السلام إذ دخل عليه ثلاثون مملوكا من الحبش ، وقد اشتروهم له ، فكلّم غلاما منهم - وكان من الحبش جميلا - فكلّمه بكلامه ساعة ، حتى أتى على جميع ما يريد وأعطاه درهما فقال : " اعط أصحابك هؤلاء ، كل غلام منهم كل هلال ثلاثين درهما " . ثم خرجوا فقلت : جعلت فداك ، لقد رأيتك تكلم هذا الغلام بالحبشية ، فماذا أمرته ؟ قال : " أمرته أن يستوصي بأصحابه خيرا ، ويعطيهم في كل هلال ثلاثين درهما ، وذلك أني لما نظرت إليه علمت أنه غلام عاقل من أبناء ملكهم ، فأوصيته بجميع ما أحتاج إليه ، فقبل وصيتي ، ومع هذا غلام صدق " . ثم قال : " لعلك عجبت من كلامي إياه بالحبشية ؟ لا

تعجب فما خفي عليك من أمر الامام أعجب وأكثر ، وما هذا من الامام في علمه إلا كطير أخذ بمنقاره من البحر قطرة من ماء ، أفترى الذي أخذ بمنقاره نقص من البحر شيئا ؟ قال : فإن الامام بمنزلة البحر لا ينفد ما عنده ، وعجائبه أكثر من ذلك ، والطير حين أخذ من البحر قطرة بمنقاره لم ينقص من البحر شيئا ، كذلك العالم لا ينقصه علمه شيئا ، ولا تنفذ عجائبه."

علی بن ابی حمزه می گوید: نزد ابوالحسن ع بودم که 30 برده از حبشه نزد ایشان آمد و آن ها را برای ایشان خریده بودند. یک غلام از آن ها سخن گفت واز میان حبشی ها زیبا بود. ایشان همان لحظه با سخنش با او سخن گفت. تا اینکه همه مطالبی را که می خواست، بیان کرد و به او دره‌ی دارد و فرمود: "به این همراهانت بده. به هر غلامی از آنان در هر هلال(ماه) 30 درهم بده. بعد بیرون رفتند و من عرض کردم: فدایتان شوم، دیدم که شما با این غلام به حبشی سخن گفتید. چه دستوری به او دادید؟ فرمود: به او دستور دادم که به همراهانش وصیت خوبی کند و به آنان در هر هلال(ماه) 30 درهم بدهد. به این خاطر که وقتی من به او نگاه کردم، دانستم که او غلام عاقلی از فرزندان سرزمینشان است. به او همه چیزهایی که به آن نیاز دارد، وصیت کردم. او وصیت مرا قبول کرد. با این حال غلام راست گویی بود. بعد فرمود: شاید تو به خاطر حبشی سخن گفتن من با او تعجب کردی؟ تعجب نکن. آنچه از امر امام بر تو پنهان است، تعجب آور تر و بیشتر است. این مطلب نزد امام و در علمش فقط به مانند پرنده ای است که با منقارش از دریا قطره ای را گرفته است. آیا فکر می کنی که آبی که با منقارش گرفته است، از دریا چیزی کم می کند؟(ادامه داد و) فرمود: امام به منزله دریاست که مطالبی که نزد اوست، به اتمام نمی رسد و مطالب عجیب آن، بیشتر از این است. پرنده ای که از دریا و با منقارش قطره ای گرفته است، از دریا چیزی کم نکرده است. همچنین از علم عالم چیزی کم نمی شود و مطالب تعجب آور او به پایان نمی رسد."

این روایت به خاطر علی بن ابی حمزه ضعیف است. محمد بن جریر طبری -شیعی- در دلائل الامه ص 338 این روایت را با این سند نقل می کند: حسن روایت کرده است وگفت: احمد بن محمد از محمد بن علی از علی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش به ما خبر داده است وگفت: ...الخ.

همچنین روایت تصریح ندارد که امام همه زبان ها را می داند و تصریح ندارد که این، دلیل شناخت امام معصوم است.

دلائل الإمامة، لمحمد بن جریر الطبري (الشیعی) ص 340: وروی الحسن ، قال : حدثنا أحمد بن محمد ، عن محمد بن علي ، عن علي ، عن الحسن ، عن عاصم الحنات ، عن إسحاق بن عمار ، قال : كنت عنده إذ دخل عليه رجل من أهل خراسان ، فكلمه بكلام لم أسمع قط كلاما كان أعجب منه ، كأنه كلام الطير ، فلما خرج قلت : جعلت فداك ، أي لسان هذا ؟ قال : "هذا كلام أهل الصين . ثم قال : يا إسحاق ، ما أوتي العالم من العجب أعجب وأكثر مما أوتي من هذا الكلام . قلت : أيعرف الإمام منطق الطير ؟ قال : نعم ، ومنطق كل شيء ، ومنطق كل ذي روح..."

اسحاق بن عمار می گوید: نزد ایشان بودم که مردی از اهل خراسان بر او وارد شد و با کلامی با ایشان سخن گفت که تا حالا سخنی تعجب آورتر از آن نشنیده بودم. انگار سخن پرندگان بود. وقتی بیرون رفت، گفتم: فدایتان شوم، این چه زبانی بود:

فرمود: "این کلام مردم چین است. بعد فرمود: ای اسحاق، آنچه به عالم داده شده است، تعجب آور تر است و بیشتر از این سخن به او داده شده است. عرض کردم: آیا امام سخن با پرندگان می داند؟ فرمود: بله، همچنین سخن هرچیزی و سخن هر صاحب روحی..."

این روایت به خاطر محمد بن علی و حسن ضعیف السند است.

مضمون این روایت باید باتوجه به مطالبی که در مورد روایات دیگر گفته شد، تأویل شود. انگیزه ای برای تکرار نیست.

مناقب آل أبي طالب، لابن شهر آشوب ج 1 ص 331: وروی سعید بن طریف عن الصادق ، وروی أبو امامة الباهلي كلاهما عن النبي في خبر طويل واللفظ لأبي امامة : ان الناس دخلوا على النبي وهنؤه بمولوده ثم قام رجل في وسط الناس فقال : بأبي أنت وأمي يا رسول الله رأينا من علي عجباً في هذا اليوم ، قال: " وما رأيتم ؟ قال : اتيناك لنسلم عليك ونهنئك بمولودك الحسين فحجبنا عنك واعلمنا انه هبط عليه مائة الف ملك وأربعة وعشرون الف ملك فعجبنا من احصائه وعدده الملائكة ، فقال النبي : واقبل بوجهه إليه متبسماً ما علمك انه هبط علي مائة وأربعة وعشرون الف ملك ؟ قال : بأبي أنت وأمي يا رسول الله سمعت مائة الف لغة وأربعة وعشرين الف لغة فعلمت انهم مائة وأربعة وعشرون الف ملك ، قال : زادك الله علماً وحلماً يا أبا الحسن".

ابو امامه در خبر طولانی نقل می کند که مردم خدمت پیامبر رسیدند وایشان را به مولودی تهنیت دادند. بعد مردی از وسط مردم بلند شد و عرض کرد: ای رسول الله، پدر و مادرم به فدایت، امروز مطلب تعجب آوری دیدیم. فرمود: "چه چیزی دیدید؟ عرض کرد: نزد شما آمدیم تا به شما سلام دهیم و به خاطر مولودتان حسین به شما تهنیت بگوییم، بین ما و شما مانعی ایجاد شد و دانستیم که بر او 100 هزار فرشته و 24 هزار فرشته فرود آمده است و از شمارش و تعداد فرشتگان تعجب کردیم. پیامبر با تبسم صورتش را سمت ایشان کرد و فرمود: از کجا دانستی که 124 هزار فرشته بر تو فرود آمده است؟ عرض کرد: ای رسول الله، فدایتان شوم. 100 هزار زبان و 24 هزار زبان شنیدم و دانستم که آن ها 124 هزار فرشته هستند. فرمود: ای ابوالحسن، خداوند علم و صبرت را زیاد کند".

این روایت مرسل است.

این روایت تصریحی به شناخت همه زبان ها توسط امام ندارد. و نه اینکه آن راه شناخت امام باشد. زبان های فرشتگان زبان های ملکوتی است که با زبان مردم دنیا - که قوانین ماده به آن حکم می کند- متفاوت است. همچنین راه شناخت آن با راه شناخت زبان های مردم دنیا تفاوت دارد. شاید منظور از زبان ها در این روایت، تعداد صداها و نغمه هاست. عموماً سخن در مورد زبان های ملکوتی و چگونگی و راه و تعداد آن، سخن طولانی است و از موضوع ما بیرون است.

بصائر الدرجات ص 353: حدثنا (أبو جعفر) أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن حماد بن عبد الله الفراء عن معتب أنه أخبره أن أبا الحسن الأول لم يكن يرى له ولد فاتاه يوماً اسحق ومحمد أخواه وأبو الحسن يتكلم بلسان ليس بعربي فجاء غلام سقلابي فكلمه بلسانه فذهب فجاء بعلي عليه السلام ابنه فقال لاختوته هذا علي ابني فضموه إلى واحداً بعد واحد فقبلوه ثم كلم الغلام بلسانه فحمله فذهب فجاء بإبراهيم فقال هذا إبراهيم ابني ثم كلمه بكلام فحمله فذهب..."

معتب می گوید: برای ابوالحسن اول فرزندی نبود. روزی نزد ایشان اسحاق و محمد و برادرانش آمدند و ابوالحسن با ایشان با زبانی سخن می گفت که عربی نبود. غلام سقلابی نزد ایشان آمد و ایشان با زبان او با او سخن گفتند. او رفت و علی ع فرزندش را آوردند و به برادرانش فرمود: این فرزندم علی است. یکی یکی او را گرفتند و او را بوسیدند. بعد غلام با زبان او سخن گفت و او را حمل کرد و رفت و ابراهیم را آورد و فرمود: این فرزندم ابراهیم است و بعد با او سخن گفت و او را حمل کرد و رفت...."

سند این روایت به خاطر علی بن حکم و حماد بن عبدالله فراء ضعیف است.

روایت به شناخت همه زبان ها تصریح نمی کند. و همچنین بر این تصریح نمی کند که امام با شناخت همه یا برخی از زبان ها شناخته می شود.

بصائر الدرجات ص 353: حدثنا محمد بن عيسى عن علي بن مهزيار قال: "أرسلت إلى أبي الحسن عليه السلام غلامي وكان سقلاميا فرجع الغلام إلى متعجبا فقلت له مالك يا بني قال كيف لا أتعجب ما زال يكلمني بالسقلانية كأنه واحدا منا فظننت أنه إنما دار بينهم".

علی مهزیار می گوید: "غلام خود را نزد ابوالحسن فرستادم و سقلابی بود. غلام با تعجب نزد من بازگشت و به او گفتم: فرزندم، چه شده است؟ گفت: چگونه تعجب نکنم درحالی که با من با زبان سقلابی سخن می گفت. انگار یکی از ماست و گمان کردم که بین آن ها زندگی کرده است."

روایت به خاطر مجهول بودن غلام ابن مهزیار ضعیف است؛ چون اوست که داستان را نقل کرده است و مجهول است.

همچنین این روایت بر دانستن همه زبان ها دلالت نمی کند یا اینکه دلیلی برای شناخت امام حجت باشد.

بصائر الدرجات ص 353 - 354: حدثنا الحسن بن محمد عن أبيه محمد بن علي بن شريف عن علي بن أسباط عن إسماعيل بن عباد عن عامر بن علي الجامعي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك انا نأكل ذبائح أهل الكتاب ولا ندري يسمون عليها أم لا فقال: "إذا سمعتم قد سموا فكلوا أتدري ما يقولون على ذبائحهم فقلت لا فقراً كأنه يشبه يهودي قد هذا (كذا في المتن) ثم قال بهذا أمروا فقلت جعلت فداك ان رأيت أن نكتها فقال اكتب نوح ايوا ادينو يلهيز مالحو عالم اشرسو أو رضوا بنو يوسعه موسق دغال اسطحو"



عامر بن علی جامعی می گوید: به امام صادق ع عرض کردم: فدایتان شوم. ما ذبیحه های اهل کتاب را می خوریم و نمی دانیم که برای آن بسم الله گفتند یا خیر؟! فرمود: "اگر شنیدید که بسم الله گفتند، بخورید. آیا می دانی که بر ذبیحه هایشان چه می گویند؟! عرض کردم: خیر. ایشان جمله ای فرمود که انگار یهودی بود... بعد فرمود: این گونه دستور داده شدند. عرض کردم: فدایتان شوم. اجازه بدهید آن را بنویسم. فرمود: بنویس. نوح ایوا ادینوا یلهیز مالحوا عالم اشرسوا أو رضوا بنو یوسعه موسق دغال اسطحوا"

این روایت به خاطر حسن بن محمد و محمد بن علی بن شریف و اسماعیل بن عباد و عامر بن علی جامعی ضعیف است.

همچنین این روایت بر دانستن همه زبان ها توسط امام دلالت نمی کند یا اینکه دلیلی برای شناخت امام حجت باشد.

بصائر الدرجات ص 354: حدثنا (الهیثم) النهدي عن إسماعیل بن مهران عن رجل من أهل بیرما قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فودعته وخرجت حتى بلغت الأعوص ثم ذكرت حاجة لي فرجعت إليه والبيت غاص باهله وكنت أردت ان أسأله عن بيوض ديوك الماء فقال لي ياتب یعنی البیض دعا نامینا یعنی دیوك الماء بناحل یعنی لا تأكل "

اسماعیل بن مهران از مردی از اهالی بیرما نقل می کند: نزد امام صادق ع بودم و از ایشان خداحافظی کردم و بیرون آمدم. رسیدم به اعوص. بعد مسئله ای از خودم به ذهنم آمد و به سوی ایشان بازگشتم. خانه پر از افراد بود و من می خواستم از ایشان در مورد تخم مرغابی پرسیم. ایشان به من فرمود: یاتب. یعنی تخم. دعا نامینا. یعنی مرغابی. بناحل. یعنی نخور.

این روایت به خاطر مجهول بودن واسطه اسماعیل بن مهران ضعیف است.

همچنین بر این دلالت ندارد که شناخت زبان ها توسط امام یا شناخت همه زبان ها، راهی برای شناخت حجت معصوم است.

بصائر الدرجات ص 354: حدثنا أحمد بن الحسين عن الحسن بن برا عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال حدثني رجل من أهل جسر بابل قال كان في القرية رجل يؤذيني ويقول يا رافضي ويشتمني و كان يلقب بقرد القرية قال فججت ( والظاهر فحججت ) سنة من ذلك اليوم فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال ابتداء قوفه ما نامت قلت جعلت فداك متى قال في الساعة فكتبت اليوم والساعة فلما قدمت الكوفة تلقاني أخي فسألته عن بقي وعمن مات فقال لي قوفه ما نامت وهي بالنيطية قردا القرية مات فقلت له متى فقال لي يوم كذا وكذا في الوقت الذي اخبرني به أبو عبد الله عليه السلام.

احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: مردی از اهالی جسر بابل به من گفت: در یک شهر مردی بود که مرا اذیت می کرد و می گفت: ای رافضی! و به من فحش می داد و مرا به این لقب صدا می زد: ای میمون شهر. در یک روز از آن سال به حج رفتم و خدمت امام صادق ع رسیدم و فرمود: ابتدا قوفه مانامت. عرض کردم: فدایتان شوم: چه زمانی؟ فرمود: همین الان. آن روز وساعت را نوشتم. زمانی که به کوفه رسیدم برادرم با من دیدار کرد و در مورد افرادی که هستند و افرادی که از دنیا رفتند

پرسیدم. به من گفت: قوفه مانامت و آن به زبان نبطیه بود: میمون شهر مُرد. به او گفتم: چه زمانی؟ به من گفت: فلان روز در همان زمانی بود که امام صادق ع به من خبر داده بود".

سند این روایت به خاطر احمد بن حسین و حسن بن برا ضعیف است و به خاطر مهم بودن واسطه احمد بن محمد بن ابی نصر مرسل است.

همچنین این روایت دلالتی بر شناخت همه زبان ها توسط امام دلالت ندارد یا اینکه شناخته همه زبان ها راه شناخت حجت معصوم است. (بر این مطلب نیز دلالت ندارد)

بصائر الدرجات ص 355 – 356: حدثنا عبد الله بن جعفر عن أحمد بن محمد بن إسحاق الكرخي عن عمه محمد بن عبد الله بن جابر الكرخي وكان رجلا خيرا كاتباً كان لإسحاق بن عمار ثم تاب من ذلك عن إبراهيم الكرخي قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال يا إبراهيم أين تنزل من الكرخ قلت في موضع يقال له شادروان قال فقال لي تعرف قطفتا قال إن أمير المؤمنين عليه السلام حين أتى أهل النهروان نزل قطفتا فاجتمع إليه أهل بادرويا فشكوا إليه ثقل خراجهم وكلموه بالنبطية وان لهم جيرانا أوسع أرضاً وأقل خراجاً فأجابهم بالنبطية وعرزطا من عود يا قال فمعناه رب رجز صغير خير من رجز كبير".

محمد بن عبدالله بن جابر کرخی که مرد نویسنده ای نزد اسحاق بن عمار بود و بعد از این کار توبه کرد، این فرد از ابراهیم کرخی نقل می کند که نزد امام صادق ع بودم و به من فرمود: "ای ابراهیم! کجای کرخ منزل داری؟ عرض کردم: در جایی که به آن شادروان می گویند. راوی گفت: به من فرمود: قطفتا را می شناسی؟ فرمود: امیرالمومنین ع زمانی که به نزد اهالی نهروان رسید، در قطفتا منزل گزید و اهالی بادرویا نزد ایشان اجتماع کردند و نزد ایشان از سنگینی مالیاتشان شکایت کردند و با زبان نبطیه با ایشان سخن گفتند. وگفتند که همسایه ای دارند که سرزمینشان بزرگ تر است و مالیاتشان اندک است. ایشان به آنان به نبطیه پاسخ داد. وعرزطا من عود یا قال. معنایش این است که چه بسیار فریاد کوچکی که بهتر از فریاد بزرگ است"

این روایت به خاطر احمد بن محمد بن اسحاق کرخی و محمد بن عبدالله بن جابر کرخی و ابراهیم کرخی ضعیف است.

این روایت مانند روایات قبلی بر شناخت همه زبان ها توسط امام دلالتی ندارد یا اینکه شناخت همه زبان ها راهی برای شناخت حجت معصوم باشد.

بصائر الدرجات ص 356: حدثنا محمد بن عبد الجبار عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن أحمد بن الحسن عن الفيض بن المختار في حديث له طويل في أمر أبي الحسن حتى قال له هو صاحبك الذي سئلت عنه فقم فاقر له بحقه فقامت حتى قبلت رأسه ویده ودعوت الله له قال أبو عبد الله عليه السلام اما انه لم يؤذن له في ذلك فقلت له جعلت فداك فأخبر به أحدا فقال نعم أهلك وولدك ورفقائك وكان معي أهلي وولدي وكان يونس بن ظبيان من رفقائي فلما أخبرتهم حمدوا الله على ذلك

وقال يونس لا والله حتى نسمع ذلك منه وكانت به عجلة مخرج فابتعته فلما انتهيت إلى الباب سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وقد سبقني يا يونس الامر كما قال لك فيض زرقة زرقة قال فقلت قد فعلت والزرقة بالنبيطية أي خذه إليك".

فيض بن مختار در حدیث طولانی در مورد امر ابوالحسن می گوید: ...تا اینجا که به او گفت: این صاحب توست که در مورد او پرسیدی بلند شو و به حق او اقرار کن. (اومی گوید): بلند شدم تا اینکه سرش و دستش را بوسیدم و از خداوند برای او دعا کردم. امام صادق ع فرمود: "خداوند به او در این مورد اجازه نداده است. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم. آیا در مورد ایشان به فردی خبر دهم؟ فرمود: بله، به خانواده و فرزندان و رفقای خبر بده. خانواده و فرزندانم با من بودند و یونس بن ظبیان جزو رفقای من بود. زمانی که آنان را با خبر نمودم، به این خاطر خدا را ستایش نمودند. یونس گفت: به خداوند قسم خیر (این گونه نیست) تا زمانی که آن را از شما بشنویم... زمانی که به درب رسید از امام صادق ع شنیدم که فرمود: همان طور که به تو گفت: فیض زرقة زرقة، این امر به من زودتر رسیده است. راوی می گوید: عرض کردم: انجام دادم. زرقة به نبیطه یعنی: آن را بگیر".

این روایت به خاطر حسن بن حسین لولوی از جهت سندی ضعیف است.

این روایت نیز مانند روایت های قبلی، دلالتی بر شناخت همه زبان ها توسط امام ندارد یا اینکه شناخت همه زبان ها راهی برای شناخت حجت معصوم باشد.

بصائر الدرجات ص 353:

حدثنا أحمد بن محمد عن ابن أبي القاسم وعبد الله بن عمران عن محمد بن بشير عن رجل عن عمار الساباطي قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا عمار أبو مسلم فظلمه فكساه فكسحه بساطورا قلت جعلت فداك ما رأيت نبطيا أفصح منك فقال يا عمار و بكل لسان"

عمارساباطی می گوید: امام صادق ع به من فرمود: "ای عمار. أبو مسلم فظلمه فكساه فكسحه بساطورا. عرض کردم: فدایتان شوم: نبطی با فصاحت تر از شما ندیدم. فرمود: ای عمار و به هر زبانی"

این روایت در اختصاص مفید ص 289 با این سند آمده است:

أحمد بن محمد ، عن أبي القاسم عبد الرحمن بن حماد الكوفي ، وعبد الله بن عمران ، عن محمد بن بشير ، عن رجل ، عن عمار بن موسى الساباطي ... الخ.

سند روایت به خاطر ابن ابوالقاسم و عبدالله بن عمران ضعیف است و به خاطر مهم بودن واسطه محمد بن بشیر به عمار ساباطی مرسل است

سخن ایشان: "وبكل لسان" "به هر زبانی" به این معنا نیست که امام همیشه ویژگی شناخت همه زبان ها را دارد. وبه این معنا نیست که شناخت همه زبان ها راهی برای شناخت امام معصوم است. بلکه این روایت باید به صورت قابل قبولی تاویل برده شود. مثل اینکه امام هر وقت بخواهد زبانی را بداند، خداوند این زبان را با بالاترین درجه فصاحت به او می آموزد.

وروي في الاختصاص للشيخ المفيد ص 289 – 290: أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، ومحمد بن خالد البرقي ، عن النضر ابن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن أخي مليح قال : حدثني أبو يزيد فرقد قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام وقد بعث غلاماً " أعجمياً " في حاجة ، فرجع إليه فجعل يغير الرسالة فلا يحيرها حتى ظننت أنه سيغضب عليه ، فقال : تكلم بأي لسان شئت ، فإني أفهم عنك".

ابو يزيد فرقد می گوید: نزد امام صادق ع بودم وایشان غلام "اعجمی" را برای نیازی(جایی) فرستاد. او بازگشت...تاجایی که گمان نمودم بر او خشمناک می شود. ایشان فرمود:" به هر زبانی می خواهی سخن بگو. من متوجه می شوم"

همچنین صفار در بصائرالدرجات آن را این گونه نقل می کند :

حدثنا أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أخي مليح قال حدثني فرقد قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام ... الخ.

سند این روایت به خاطر اخي مليح وفرقد ضعيف است.

سخن ایشان:" به هر زبانی می خواهی سخن بگو. من متوجه می شوم" به سخن قبلی در تعلیق بر سخن ایشان: "وبه هر زبانی" منطبق می شود. همچنین روایت تصریح می کند که این غلام اعجمی بود. اعجمی غیرعربی یا همان فارسی است. در هر حال برای آن غلام زبان مشخصی بود و می خواست با امام با زبان عربی سخن بگوید وآن را درست بلد نبود. امام به او فرمود:" به هر زبانی می خواهی سخن بگو. من متوجه می شوم" یعنی با هر زبانی که می دانی. یا زبان اعجمی یا زبان عربی. یعنی حتماً نباید با زبان عربی سخن بگویی. قطعاً امام می دانست که این غلام، فقط زبان اعجمی می داند. چگونه از او درخواست می کند که با هر زبانی از زبان های جهان سخن بگوید!؟

بله، همین داستان با الفاظ دیگر آمده است. "تكلم بأي لسان شئت تحسنه سوى العربية، فإنك لا تحسنها، فإني أفهم فكله بالتركية، فرد عليه الجواب بمثل لغته، ومضى الغلام متعجباً" "با هر زبان غیرعربی که می خواهی و می دانی، سخن بگو. به این خاطر که عربی نمی دانی. من می فهمم. غلام با او به ترکیه ای سخن گفت و امام مانند زبان او پاسخ داد و غلام متعجبانه رفت "

این لفظ نیز بر شناخت همه زبان ها دلالتی ندارد.... امام می دانست که زبان غلام اعجمی است ودید که می خواهد با عربی سخن بگوید وبه او فرمود: با هر زبانی می خواهی سخن بگو؛ به این خاطر که من می فهمم. یعنی فقط به عربی لازم نیست.

بلکه با زبانی با من سخن بگو که آن را خوب می دانی. و همان طور که در لفظ داستان دوم آمده است، تصریح شده است که زبان ترکیه ای است.

حتی اگر بگوییم معنا این است که با هر زبانی از زبان های جهان سخن بگو و من می فهمم. این ضرورتاً به این معنا نیست که امام بالفعل و در همه حالات همه زبان ها را می داند. بلکه معنایش این است که خداوند با مشیت خود امام را با زبانی که غلام با آن سخن می گوید، با خبر می کند. در نتیجه این مسئله محکوم به قاعده ای است که امامان ع در مورد چگونگی علمشان قرار دادند و منظور همان سخن امام باقر ع است: "يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَتَعَلَّمْ وَيُقَبَّضُ عَنَّا فَلَا تَعَلَّمْ" "علم برای ما بسط داده شده است و می دانیم و از ما گرفته شده است و نمی دانیم"

همان طور که قبلاً گفتیم، علم به همه زبان ها و به صورت همیشگی، معجزه است و معجزه همیشگی نیست و حجیت معصوم بر آن متوقف نیست. شناخت معصوم نسبت به زبان ها و سخن گفتن با هر فردی با زبان خودش مسئله اعجازی است. به این معنا که امام با زبان عربی سخن می گوید و برای همه مردم با زبان هایشان ترجمه می شود:

روي أن أبان بن تغلب قال: غدوت من منزلي بالمدينة وأنا أريد أبا عبد الله عليه السلام فلما صرت بالبواب، خرج علي قوم من عنده لم أعرفهم، ولم أر قوماً أحسن زياً منهم، ولا أحسن سيماء منهم، كأن الطير على رؤوسهم، ثم دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام، فجعل يحدثنا بحديث، فخرجنا من عنده، وقد فهم خمسة عشر نفراً منا متفرقوا الألسن: منها اللسان العربي، والفارسي، والنبطي، والحبشي والسقلي، قال بعض: ما هذا الحديث الذي حدثنا به؟ قال له آخر من لسانه عربي: حدثني بكذا بالعربية وقال له الفارسي: ما فهمت إنما حدثني كذا وكذا بالفارسية، وقال الحبشي: ما حدثني إلا بالحبشية، وقال السقلي: ما حدثني إلا بالسقلبية، فرجعوا إليه فأخبروه، فقال عليه السلام: الحديث واحد، ولكنه فسر لكم بألسنتكم"

ابان بن تغلب می گوید: روزی در منزل خود در مدینه بودم و قصد رفتن نزد امام صادق ع را داشتم. زمانی که جلوی درب رسیدم، گروهی از نزد ایشان بیرون آمدند که آنان را نمی شناختم. گروهی خوش پوش تر و زیباتر از آنان ندیده بودم. انگار پرنده روی سرشان بود. بعد نزد امام صادق ع وارد شدم و برای ما سخنی فرمود. از نزد ایشان بیرون آمدیم. 15 نفر از ما زبان هایشان متفاوت بود، آن را فهمیدند: زبان عربی، و فارسی، و نبطی، و حبشی، و سقلبی. برخی گفتند: این سخنی که با ما گفت، چه چیزی بود؟ فرد دیگری که زبانش عربی بود گفت: فلان سخن را به عربی فرمود. فارسی به او گفت: نفهمیدم. فلان سخن را به فارسی به من فرمود. حبشی گفت: با زبان حبشی با من سخن گفت. سقلبی گفت: با زبان سقلبی با من سخن گفت. نزد حضرت آمدند و ایشان را با خبر نمودند. ایشان ع فرمود: "سخن یکی بود، ولی با زبان هایتان برایتان تفسیر شد"

البته امامان ع برخی از زبان ها را از خلال معاشرت می دانستند یا به این خاطر که بیشتر خانم و مادرو جدها اصلتاً اعجمی بودند و این در خانواده هایی که این گونه هستند، مسئله طبیعی است.

شایسته نیست که هر روایتی را که می شنویم که تصریح می کند معصوم با زبان غیرعربی سخن می گوید، این طور در مورد آن بگوییم که با معجزه یا الهام آن را می آموزد. انگار معصوم از کسب کردن برخی از زبان های زمانش منع شده است یا اینکه اهلیت آموزش برخی از زبان ها را ندارد. و باید معجزه یا الهامی رخ دهد. معصوم فقط وسیله ای برای دریافت چیزهایی که برایش فرستاده می شود نیست. این واقعاً تفکر سطحی است و در حقیقت بی ادبی نسبت به معصوم است.

پیامبر ص با هر زبانی سخن می گفت و می نوشت.

برخی از روایات آمده است که ذکر می کند که پیامبر ص با هر زبانی یا با 70 زبان می خواند و می نوشت. الان در مورد دلالت این روایات سخن می گوئیم:

بصائر الدرجات - محمد بن الحسن الصفار - ص 245 - 247: حدثنا أحمد بن محمد عن أبي عبد الله البرقي عن جعفر بن محمد الصوفي قال سألت أبا جعفر عليه السلام محمد بن علي الرضا عليه السلام وقلت له يا بن رسول الله لم سعى النبي الأمي؟ قال: ما يقول الناس؟ قال قلت له: جعلت فداك يزعمون إنما سعى النبي الأمي لأنه لم يكتب. فقال: كذبوا عليهم لعنة الله انى يكون ذلك والله تبارك وتعالى يقول في محكم كتابه هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكهم ويعلمهم الكتاب والحكمة فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ ويكتب باثنين وسبعين أو بثلاثة وسبعين لساناً وإنما سعى الأمي لأنه كان من أهل مكة و مكة من أمهات القرى وذلك قول الله تعالى في كتابه لتندر أم القرى ومن حولها.

جعفر بن محمد صوفی می گوید: از امام جواد ع پرسیدم و به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول الله، چرا به پیامبر امی می گویند؟ ایشان فرمود: "مردم چه می گویند؟ راوی می گوید: به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، گمان می کنند که به این خاطر پیامبر، امی نامیده شده است که نهی نوشت. ایشان فرمود: دروغ می گویند. لعنت خداوند بر آن ها. چگونه این طور باشد، درحالی که خداوند تبارک و تعالی در کتاب محکمش می فرماید: "اوست که در میان امی ها فرستاده ای از خودشان فرستاد که آیاتش را بر آنان تلاوت کند و آنان را تزکیه کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد" چگونه چیزی را به آنان بیاموزد که خوب نهی داند؟ به خدا قسم، رسول الله ص به 72 یا 73 زبان سخن می گفت و می نوشت. به این خاطر امی نامیده شده است که از اهل مکه بود و مکه جزو ام القرى و این همان سخن خداوند متعال در کتابش است: "تا ام القرى و افراد حول آن را انذار دهی"

این روایت در این منابع و با این سند نیز آمده است :

الاختصاص - الشيخ المفيد - ص 263: أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى ، عن البرقي ، عن جعفر بن محمد الصوفي قال : سألت أبا جعفر محمد بن علي ابن الرضا عليهما السلام قلت له : ... مثله.

علل الشرائع - الشيخ الصدوق - ج 1 - ص 124 - 125: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن عبد الله محمد بن خالد البرقي عن جعفر بن محمد الصوفي قال : .... مثله.

سخن در مورد این روایت این گونه است:

1: ما شناخت پیامبر ص نسبت به نوشتن و خواندن را انکار نمی کنیم. ولی ظاهر قرآن خواندن و نوشتن را قبل از پیامبری، از ایشان نفی می کند. خداوند متعال فرمود: "وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ" العنكبوت: 48" و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی، و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شك می افتادند"

امام رضا ع در پاسخ به راس الجالوت فرمود: "وكذلك أمر محمد (ص) وما جاء به وأمر كل نبي بعثه الله ومن آياته انه كان يتيماً فقيراً راعياً أجيراً لم يتعلم كتاباً ولم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء عليهم السلام واخبارهم حرفاً حرفاً واخبار من مضى ومن بقي إلى يوم القيامة" همچنين امر محمد ص و آنچه آورد، این گونه بود و امر هر پیامبری که خداوند او را مبعوث کرد. از جمله آیات او این بود که یتیم و فقیر و چوپان و اجیر بود و کتابی نیاموخت و نزد معلمی نرفت. بعد قرآن را آورد که داستان های پیامبران ع در آن است. و حرف به حرف اخبار آنان و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت"

به همین خاطر برخی از علمای شیعه قائل هستند که این مسئله مخصوص قبل از مبعوث ایشان است. اما بعد از مبعوث شدنشان، خواندن و نوشتن می دانستند.

(سخنان برخی از علمای شیعه در این مورد که رسول الله ص قبل از مبعوث شدنشان نه می خواندند و نه می نوشتند. اما بعد از مبعوث شدنشان، خواندن و نوشتن می دانستند.)

شیخ مفید می گوید: "اگر مسئله این گونه که ما بیان کردیم باشد، ثابت می شود که رسول الله ص بعد از پیامبر شدنشان توسط خداوند متعال می نوشت. این مذهب گروهی از امامیه است و بقیه آنان مخالف هستند و سائر اهل مذهب و فرقه ها، آن را انکار و رد می کنند"

سیدمرتضی قائل به جواز شده است، البته بدون قطع نسبت به علم یا عدم آن. آنجا که می گوید: "این آیه دلالت می کند که پیامبر ص قبل از پیامبری نوشتن نمی دانست. اما بعد از آن -مسئله ای که به آن معتقد هستیم- جایز است؛ چون نسبت به خواندن و نوشتن علم داشته است. جایز دانستن به این خاطر است که نسبت به نوشتن و خواندن عالم نبوده است، بدون قطع نسبت به یکی از دو مسئله"

همچنین بعد از مطرح کردن این سوال، این پاسخ را داده است:

"مسئله ای که باید در مورد پیامبر ص معتقد باشیم چیست؟ آیا نوشتن و خواندن کتب می دانست یا خیر؟"

سیدمرتضی با این سخن پاسخ داده است: "پاسخ: مطلبی که در این مورد باید به آن اعتقاد داشته باشیم، جایز بودن است؛ به این خاطر که ایشان ع به نوشتن و خواندن کتاب ها عالم بود. و به این خاطر که نسبت به آن عالم نبوده است. بدون قطع داشتن نسبت به یکی از دو طرف. این مطلب را گفتیم؛ به این خاطر که علم به نوشتن جزو علمی نیست که پیامبر و امام ع قطعاً باید نسبت به آن علم داشته باشد"

اگر بگوییم که ایشان ص خواندن و نوشتن را بعد از پیامبری یا مطلقاً (قبل و بعد از پیامبری) می دانست - همان طور که برخی از روایات به آن دلالت می کند- آیا آن را بدون کسب کردن طبیعی یا با اکتساب به دست آورده است؟

اگر بعد از پیامبری باشد و منحصر به وحی یکباره باشد، اعجاز است و اگر با تدریج باشد - یعنی همان طور که مردم نزد اساتید می آموزند، پیامبر ص نیز زبان را از جبرئیل آموخته است- این مسئله ای است که برای همه مردم ممکن است و اشکالی در آن نیست. سرعت یادگیری نیز به حسب هر فردی است. ولی از حالت طبیعی بیرون نمی رود و به حد اعجاز کشیده نمی شود.

اگر قبل و بعد پیامبری باشد، مسئله طبیعی است و توانایی پیامبر ص برای این مطلب، بزرگ تر از توانایی هر مخلوق دیگری - بشر یا غیر آن- می باشد؛ به این خاطر که توانایی های عقلی ایشان ع کامل است.

در هر حال، خواندن و نوشتن پیامبر به زبان قومش یا به برخی از زبان ها مسئله امکان پذیری است. ولی اشکال این است که شناخت پیامبر نسبت به همه زبان ها یا 10 ها زبان - همان طور که تعبیر برخی از روایات است- مسئله ای است که فقط با معجزه بودن امکان پذیر است. معجزه نیز در هنگام ضرورت است و در همه حال نمی باشد.

2: روایاتی وجود دارد که با روایات اینکه پیامبر با 73 زبان می خواند و می نوشت، در تعارض است. برخی از این روایات تصریح دارد که پیامبر ص می خواند و نمی نوشت. از جمله این روایات:

علل الشرائع - الشيخ الصدوق ج 1 ص 125 - 126: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال : حدثني معاوية بن حكيم عن أحمد بن أبي نصر عن بعض أصحابه عن ابن عبد الله (ع) قال: "كان مما من الله عز وجل على رسول الله صلى الله عليه وآله انه كان يقرأ ولا يكتب ، فلما توجه أبو سفیان إلى أحد كتب العباس إلى النبي صلى الله عليه وآله فجاءه الكتاب وهو في بعض حيطان المدينة فقرأه ولم يخبر أصحابه وأمرهم ان يدخلوا المدينة فلما دخلوا المدينة أخبرهم"



امام صادق ع فرمود: "جزو منت های خداوند عزوجل به رسول الله ص این بود که ایشان می خواند و نعی نوشت. زمانی که ابوسفیان به یکی از نامه های عباس به پیامبر ص باخبرشد و نامه به پیامبر داده شد، ایشان در(کنار) برخی از دیوارهای مدینه بودند و آن را خواندند و یارانش را از آن خبر دار نکردند و به آنان دستور داد که وارد مدینه شوند. زمانی که وارد مدینه شدند، آنان را باخبر نمود"

حدثنا محمد بن الحسن رضي الله عنه قال : حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد البرقي عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله "ع" قال : "كان النبي (ص) يقرأ الكتاب ولا يكتب"

امام صادق ع فرمود: "پیامبر ص نوشتار می خواند و نعی نوشت"

أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن أبان بن عثمان ، عن الحسن بن زياد الصيقل قال : سمعت أبا عبد الله يقول: "كان مما منَّ الله عز وجل به على نبيه صلى الله عليه وآله انه كان أمياً لا يكتب ويقرأ الكتاب"

حسن بن زياد صيقل می گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: "از منت های خداوند عزوجل به پیامبرش ص این بود که اُمی بود و نعی نوشت و نوشتار را می خواند."

این روایات صریح است که پیامبر ص نعی نوشت، ولی می خواند. با این حال این روایات با بقیه روایات معارض است. مانند این روایت:

الكليني: وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: "كَانَ عَلِيٌّ (ع) كَثِيراً مَا يَقُولُ مَا اجْتَمَعَ التَّيْبِيُّ وَالْعَدَوِيُّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ يَقْرَأُ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِتَخْشَعٍ وَبُكَاءٍ فَيَقُولَانِ مَا أَشَدَّ رِقَّتَكَ لِهَذِهِ السُّورَةِ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَا رَأَتْ عَيْنِي وَوَعَى قَلْبِي وَلِمَا يَرَى قَلْبُ هَذَا مِنْ بَعْدِي فَيَقُولَانِ وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ وَمَا الَّذِي يَرَى قَالَ فَيَكْتُبُ لَهُمَا فِي التُّرَابِ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ"

امام صادق ع فرمود: "علی ع زیاد این سخن را می فرمود: تیمی و عدوی نزد رسول الله ص جمع نعی شدند، مگر اینکه ایشان با خشوع و گریه (سوره) انا انزلناه را می خواند. می گفتند: چه قدر با این سوره رقت دارید. رسول الله ص فرمود: به خاطر چیزی که چشمم دید و دلم درک کرد و به خاطر چیزی که دل این، بعد از من می بیند. گفتند: چه چیزی دیدی و چه چیزی دید؟ راوی می گوید: برایشان در خاک نوشت: "در آن(شب) فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری(که مقرر شده است) فرود آیند"

این روایت صراحت دارد که پیامبر به عربی می نوشت. می توان بین همه این روایات این گونه جمع کرد که پیامبر ص نوشتن می داشت، ولی بالفعل نوشت مگر در برخی جاها. یا اینکه روایات نفی نوشتن حمل بر تقیه می شود. والله العالم.

خلاصه اینکه اشکالی ندارد که پیامبر ص به عربی می خواند و می نوشت. ولی اشکال این است که ایشان 73 زبان یا همه زبان ها را نمی دانست. این سخن را نمی توان گفت، مگر به صورتی که در نکته سوم و چهارم می آید.

3: منظور از 73 زبان، زبان هایی است که در زمان دعوت رسول الله ص بود و رسول الله ص نسبت به آن مسئله بالفعل علم نداشته است. بلکه خداوند متعال زبانی را که به آن برای تبلیغ رسالت نیاز دارد، به صورت اعجاز به او می آموزد. سخن در مورد معجزه موقت با سخن در معجزه همیشگی تفاوت دارد.

شاید فردی بگوید که دانستن 70 زبان برای مردم معمولی مسئله ممکن است؛ پس چرا شما اصرار دارید که این مسئله معجزه گونه ای است. مخصوصاً اینکه رسول الله ص کامل ترین عقل و ذهن را داشت و انسانی با او مساوی نبود.

در پاسخ به چنین فردی می گوئیم: بله، این مسئله برای فردی مثل رسول الله ص امکان دارد. ولی همه ما می دانیم که رسول الله ص این مسئله را از معلمی آموزش ندیده است و تاریخ مسئله آموزش دیدن زبان ها توسط رسول الله ص را برای ما نقل نکرده است و این به این معناست که این زبان ها را با آموزش طبیعی کسب نکرده است. در نتیجه مسئله به صورت وحی یا الهام بوده است و این به معنای عامش همان معجزه است و ما معجزه را انکار نمی کنیم. ولی می گوئیم که معصوم به صورت همیشگی به آن متصف نمی باشد و معجزه برای خودش قوانین و ضرورت هایی دارد. همچنین این چنین معجزه ای در امامت معصوم شرط نیست.

4: گاهی اوقات رسول الله ص به غیر عربی سخن نمی گفت، ولی سخنش برای اهل هر زبانی به زبان خودشان ترجمه می شد. همان طور که در این روایت است:

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال : حدثنا أبو العباس أحمد بن إسحاق الماذراني بالبصرة قال : حدثنا أبو قلابة عبد الملك بن محمد قال حدثنا غانم بن الحسن السعدي قال : حدثنا مسلم بن خالد المكي عن جعفر ابن محمد عن أبيه عليهما السلام قال: " ما أنزل الله تعالى كتاباً ولا وحياً إلا بالعربية فكان يقع في مسامع الأنبياء عليهما السلام بالسنة قومهم وكان يقع في مسامع نبينا بالعربية فإذا كلم به قومه كلمهم بالعربية فيقع في مسامعهم بلسانهم وكان أحدنا لا يخاطب رسول الله بأي لسان خاطبه إلا وقع في مسامعه بالعربية كل ذلك يترجم جبرئيل ع عنه تشريفا من الله عز وجل له " علل الشرائع ج 1 ص 126

امام باقر ع فرمود: "خداوند متعال هر کتاب و وحی ای را فقط به عربی فرستاد. این مطلب با زبان قوم پیامبران ع در گوششان قرار داده می شد و در گوش پیامبر ما به عربی قرار داده شده است. زمانی که با قومش سخن می گفت، با آنان به عربی سخن می گفت و در گوششان با زبان خودشان قرار داده می شد و هرکدام از ما رسول الله را با هر زبانی مورد خطاب قرار می داد، در گوش ایشان به عربی قرار داده می شد. همه این ها را جبرئیل ع به خاطر شرافت خداوند عزوجل نسبت به پیامبر ترجمه می کرد."

این مسئله قطعاً معجزه است و علاوه بر این با توجه به آخر روایت بالا، این مسئله از اختصاصات رسول الله ص بود. حتی با توجه به روایت، دلالتی ندارد که دانستن زبان ها شرط امامت معصوم است.

الآن ادامه روایاتی را می آوریم که در مورد رسول الله ص است:

حدثنا محمد بن الحسن رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا الحسن بن موسى الخشاب ، عن علي بن حسان وعلي بن أسباط وغيره رفعه عن أبي جعفر ع قلت إن الناس يزعمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يكتب ولا يقرأ فقال:

"كذبوا لعنهم الله أنى يكون ذلك وقد يكون وقد قال الله عز وجل: "وهو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين" فكيف يعلمهم الكتاب والحكمة وليس يحسن ان يقرأ ويكتب ، قال قلت فلم سمي النبي الأمي قال لأنه نسب إلى مكة وذلك قول الله عز وجل " لتنذر أم القرى ومن حولها" قام القرى مكة ف قيل أمي لذلك" علل الشرائع ج 1 ص 125

راوی می گوید: به امام باقر ع عرض کردم: مردم گمان می کنند که رسول الله ص نمی نوشت و نمی خواند، ایشان فرمود: "دروغ می گویند، خداوند آنان را لعنت کند. از کجا این مطلب را می گویند؟! درحالی که خداوند عزوجل فرمود: "اوست که در میان امی ها فرستاده ای از خودشان فرستاد، تا آیاتش را برآنان تلاوت کند وآنان را پاک نماید و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد. هرچند قبلاً در گمراهی آشکار بودند" چگونه به آنان کتاب و حکمت می آموخت، درحالی که خواندن و نوشتن را درست نمی دانست؟ راوی می گوید: عرض کردم: چرا پیامبر امی نامیده شده است؟ فرمود: چون به مکه منتسب شده است و این سخن خداوند عزوجل است: "تا ام القُرى و دورش را انداز دهی" ام القری مکه است و به همین خاطر امی نامیده می شود".

نهایت چیزی که این روایت بر آن دلالت می کند این است که رسول الله ص هم می نوشت و هم می خواند. این مطلب بر یک زبان نیز دلالت می کند و طبعاً زبان عربی است. فردی که بیشتر از این گمان می کند، باید دلیل بیاورد.

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله قال : حدثنا سعد بن عبد الله قال : حدثنا عبد الله بن عامر عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن يحيى بن عمر عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن قول الله تبارك وتعالى وأوحى إلى هذا القرآن لأنذرکم به ومن بلغ قال:

"بكل لسان". علل الشرائع ج 1 ص 125

از امام صادق ع در مورد سخن خداوند تبارک و تعالی سوال شد: "این قرآن به من وحی شد تا به واسطه آن شما و افرادی که تبلیغ می شوند را انداز کنم" ایشان فرمود: "به هر زبانی"

شاید گفته شود که این روایت بر این دلالت می کند که رسول الله، قرآن را با همه زبان ها تبلیغ کرد و رساند.

چند پاسخ به این روایت داده می شود:

1: این روایت نهی گوید که رسول الله ص قرآن را با زبان غیرعربی تبلیغ کرد، چه برسد به همه زبان ها.

2: شاید منظور از "هرزبانی" زبان های امامان و اوصیاء ع تا روز قیامت است، همان طور که این دو روایت آتی بر این مطلب در تفسیر سخن خداوند متعال: "وَأُوجِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ" این قرآن به من وحی شد تا به واسطه آن شما وافرادی که تبلیغ می شوند را انداز کنم" دلالت می کند:

الكليني: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مَالِكِ الْجُبَيْرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: "وَأُوجِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ" قَالَ:

"مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَهُوَ يُنذَرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أُنذَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص"

این سخن خداوند عزوجل: "این قرآن به من وحی شد تا به واسطه آن شما وافرادی که تبلیغ می شوند را انداز کنم" را به امام صادق ع عرض کردم، ایشان فرمود: "فردی که (به درجه ای) رسیده باشد که امامی از آل محمد باشد، با قرآن انداز می کند؛ همان طور که رسول الله ص به واسطه آن انداز نمود".

الكليني: أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مَالِكِ الْجُبَيْرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: ... مثله سواء"

در نتیجه منظور از "هرزبانی" همه زبان ها نیست؛ بلکه منظور همه زبان های امامان و اوصیای آل محمد ع تا روز قیامت است. همه آن ها با قرآن انداز می دهند و فقط پیامبر ص انداز نمی دهد. در نتیجه روایت "هرزبانی" از موضوع زبان ها به کلی اجنبی است. البته مطلب یقینی این است که در دولت عدل الهی همه دنیا با قرآن انداز داده می شود. می خواهد قرآن به زبان آن ها ترجمه شود یا همه دنیا، قرآن را با زبان عربی می آموزند. این به این معنا نیست که امام مهدی ع همه زبان های دنیا را می داند، بلکه این مسئله نتیجه تلاش امت هدایت شده است و امر به صورت تدریجی است و نه ناگهانی و یک دفعه ای.

حدثنا الحسن بن علي عن أحمد بن هلال عن خلف بن حماد عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال أبو عبد الله عليه السلام: "ان النبي صلى الله عليه وآله كان يقرأ ويكتب و يقرأ ما لم يكتب" الصفار في بصائر الدرجات

امام صادق ع فرمود: "پیامبر ص می خواند و می نوشت و چیزی را که نمی نوشت، می خواند".

این روایت بیشتر از این نیست که پیامبر ص می خواند و می نوشت. ما این روایت را انکار نمی کنیم و الان موضوع ما نیست.

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر رضي الله عنه قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه قال حدثنا محمد بن نصير ، عن الحسن بن موسى قال روى أصحابنا عن الرضا ع أنه قال له رجل أصلحك الله كيف صرت إلى ما صرت إليه من المأمون فكان أنكرك ذلك عليه فقال له أبو الحسن: "يا هذا إنما أفضل النبي أو الوصي؟" فقال: لا بل النبي. قال: "فأيا أفضل مسلم أو مشرك؟" قال: لا بل مسلم. قال: "فان العزيز عزيز مصر كان مشركا وكان يوسف ع نبيا وان المأمون مسلم وانا وصي ويوسف سأل العزيز ان يوليه حين قال اجعلني على خزائن الأرض اني حفيظ عليهم والمأمون أجبرني ما أنا فيه وقال ع في قوله تعالى "اجعلني على خزائن الأرض اني حفيظ عليهم" قال حافظ لما في يدي عالم بكل لسان" عيون أخبار الرضا ع ج 1 ص 238

حسن بن موسى می گوید: اصحاب ما از امام رضا ع نقل می کنند که مردی به او عرض کرد: خداوند اصلاحتان نماید. چگونه به چیزی که الان به نسبت مامون هستی، رسیدی واین مرد این مطلب را برای ایشان انکار می کرد(و اشتباه می دانست)؟! ابوالحسن(امام رضا ع) به او فرمود: "ای فلانی پیامبر بالاتر است یا وصی؟ عرض کرد: خیر، پیامبر. فرمود: مسلمان بالاتر است یا مشرک؟ عرض کرد: خیر، مسلمان. فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف ع پیامبر بود و مامون مرا مجبور به این کار کرد و من وصی هستم. یوسف از عزیز(مصر) درخواست کرد، آن جا که می فرماید: "مرا بر ثروت های زمین(مسئول) قرار بده. من حفظ کننده دانا هستم." فرمود: حفظ کننده آنچه در دستانم است ودانای نسبت به همه زبان ها."

حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال : حدثنا سعد بن عبد الله بن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن شريف بن سابق التفليسي ، عن الفضل بن أبي قرة عن أبي عبد الله ع في قول يوسف إجعلني على خزائن الأرض اني حفيظ عليهم ، قال: "حفيظ بما تحت يدي عليهم بكل لسان" . علل الشرائع ج 1 ص 125

امام صادق ع در مورد سخن یوسف "مرا بر ثروت های زمین(مسئول) قرار بده. من حفظ کننده دانا هستم." فرمود: حفظ کننده آنچه در دستانم است ودانای نسبت به همه زبان ها"

سخن در مورد این دو روایت این گونه است:

1: نهایت چیزی که این دو روایت بر این دلالت می کند، این است که پیامبر خدا یوسف ع به همه زبان هایی که در مصر یا در شهرهای حول آن دانا بود. در نتیجه به شناخت همه زبان ها دلالت نمی کند؛ به این خاطر که ادات و لفظ عموم "کل" همه" همیشه بر عمومیت دلالت نمی کند. در ادات والفاظ عموم 3 نظر وجود دارد: برخی می گویند که دلالت بر عمومیت دارد و در حقیقت بر عمومیت دلالت می کند و در خصوصیت مجاز است. برخی می گویند که دلالت بر خصوصیت آن حقیقت است و خاص بودن آن مجاز است. برخی قائل به توقف هستند که می گویند بین عمومیت و خاص بودن مشترک است و با قرینه به یکی از این ها برمی گردد. این عین سخن سیدمرتضی ره است :

"فصلی در ذکر دلالت اینکه برای عمومیت شامل شده لفظی نیست که مختص به آن باشد و این الفاظی که ادعای شامل شدن همه می شود، مشترک است. این مطلب بر این دلالت می کند که این الفاظی که ادعای شامل شدن آن می کنند، گاهی در خاص بودن استفاده می شود و گاهی در عمومیت... این جمله اقتضای اشتراک این الفاظ دارد و هم احتمال عمومیت دارد و هم احتمال خاص بودن دارد و این نظری است که ما آن را قبول داریم."

فقط سیدمرتضی این نظر را قبول ندارد، بلکه شیخ مفید ره نیز این نظر را قبول دارد. آن جا که در مورد امامت امام جواد و مهدی ع می گوید: "برای عمومیت نزد ما صیغه ای نیست."

یعنی صیغه های عموم فقط برای عموم قرار نداده شده است، بلکه گاهی در عموم استفاده می شود و گاهی در خاص بودن و چیزی که آن را تعیین می کند، قرینه یا دلیل است. حتی شیخ طوسی این نظر را به بیشتر شیعه اختصاص داده است: "... در نظریه بیشتر اصحاب ما برای عموم صیغه ای نیست."

شیخ مفید ره نسبت به افرادی که الفاظ عموم را به عنوان عموم قبول دارند، برخی از جملاتی را که بر سر آن کل همه آمده است، رد نموده است، مانند سخن خداوند متعال: "فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ" الأنعام:44 "پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت ها) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند" آنجا که می گوید: "نه درب های بهشت برای آنان باز شده است و نه درب های آتش"

همچنین سخن خداوند متعال: "... ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" البقرة:260 "سپس بر هر کوهی پاره ای از آن ها را قرار ده؛ آنگاه آن ها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است" این چنین می گوید: "منظور برخی از کوه هاست" سپس سخنش را این گونه کامل می کند: "و مانند سخن گوینده: "جائنا فلان بكل عجيبة" "فلانی با همه عجایب نزد ما آمده است" مثال ها در این مورد بسیار هستند..."

محل شاهد یوسف ع و آگاهی او به هر زبانی است و این دلالت بر همه زبان ها نمی کند؛ بلکه منظور زبان هایی است که مجبور به آن بود و در اداره ثروت های زمین در آن زمان و در مصر به آن مبتلا بود.

2: این دو روایت بر این دلالت ندارد که شناخت همه زبان ها شرط اثبات امامت معصوم است.

3: در روایتی از امام صادق ع آمده است که ابوطالب ع با همه زبان ها اسلام آورد:

الكليني: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: "إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجَمَلِ قَالَ بِكُلِّ لِسَانٍ"

امام صادق ع فرمود: "ابوطالب به حساب جمل اسلام آورد. به هرزبانی گفت"

آیا این روایت به این معناست که ابوطالب ع شهادتین را با هر زبانی گفت؟!

فردی نمی تواند مدعی شود و این مطلب را ثابت کند؛ بلکه چیزی که می توانیم بگوییم این است که با زبان عربی اسلام آورد و خبری است که بیان می کند، ایشان با (زبان) حبشی ایمان آورد. امام همه زبان ها خیر.

در نتیجه "کل" "همه" همیشه به معنای عموم نیست.

4: هر دو روایت از جهت سندی ضعیف است.

مناقب ابن شهر آشوب: تفسیر الوکیع قال: حدثني سفیان، عن منصور، عن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي ذر الغفاري قال :

"والله الذي لا إله إلا هو ما مات أبو طالب حتى أسلم بلسان الحبشة وقال لرسول الله صلى الله عليه وآله: أتفقه الحبشة؟ قال: يا عم إن الله علمني جميع الكلام، قال: "يا محمد اسدن لمصافا قاطالاهما" يعني أشهد مخلصاً: لا إله إلا الله، فبكي رسول الله صلى الله عليه وآله وقال: إن الله أقر عيني بأبي طالب"

ابوذر غفاری گفت: "به خدایی که معبودی به جز او نیست، ابوطالب از دنیا نرفت، تا اینکه به زبان حبشی از دنیا رفت و به رسول الله ص عرض کرد: آیا (زبان) حبشی را می فهمی؟ فرمود: "ای عمو، خداوند به من همه زبان ها را آموزش داد. عرض کرد: یا محمد اسدن لمصافا قاطالاهما. یعنی مخلصانه شهادت می دهم که لا اله الا الله. رسول الله ص گریه کرد و فرمود: خداوند چشمانم را با ابوطالب نورانی کرد."

1: این روایت عامی (اهل سنت) و از جهت سندی ضعیف است.

2: در لفظ عمومیت "جميع" "همه" آنچه در "کل" "همه" بوده است، اجرا می شود. در نتیجه دلالت آن بر عموم متوقف بر قرائن حالیه و مقالیه است و همیشه بر عمومیت دلالت نمی کند.

3: همچنین آنچه در برخی از روایات قبل گذشت، در سخن ایشان که فرمود: "جميع الكلام" "همه سخنان" جریان دارد. اینکه شناخت همه زبان ها بالقوه است و نه بالفعل. یعنی خداوند به معصوم هر زبانی را که به آن نیاز دارد و علت طبیعی برای شناخت یا ترجمه یا بقیه دلیل ها نباشد، می آموزد.

4: گاهی اوقات این مسئله به صورت معجزه ای است. همان طور که قبلاً گفتیم. اینکه رسول الله ص با عربی سخن می گفت و سخنانش با زبان های شنوندگان ترجمه می شد. همچنین سخن فردی که با ایشان سخن می گفت (و عربی نبود) به عربی ترجمه می شد. معجزه همیشه شرط اثبات امامت معصوم نیست.

5: این روایت قبل دلالت بر این ندارد که شناخت همه زبان ها شرط اثبات امامت معصوم است و اینکه بر معصوم واجب باشد که با هرزبانی که از او خواسته می شود، سخن بگوید.

وقال الصادق عليه السلام :

"وأعطي سليمان بن داود مع علمه معرفة المنطق بكل لسان ومعرفة اللغات ومنطق الطير والمهايم والسباع فكان إذا شاهد الحروب تكلم بالفارسية وإذا قعد لعماله وجنوده وأهل مملكته تكلم بالرومية وإذا خلا بنسائه تكلم بالسريانية والنبطية وإذا قام في محرابه لمناجاة ربه تكلم بالعربية وإذا جلس للوفود والخصماء تكلم بالعبرانية" تفسير القمي ج 2 ص 129

امام صادق ع فرمود: "علاوه بر علم سلیمان بن داود به او، شناخت همه زبان ها و شناخت زبان ها و سخن گفتن با پرندگان و حیوانات داده شده است. وقتی جنگ ها را می دید، به فارسی سخن می گفت و زمانی که نزد کارگزاران و سربازان اهل دولتش می نشست، به رومی سخن می گفت و زمانی که با خانم هایش خلوت می کرد، با سریانی و نبطی سخن می گفت و زمانی که برای مناجات پروردگارش در محراب می رفت، به عربی سخن می گفت و زمانی که برای (پذیرایی از) کاروان ها و دشمنان می نشست، به عبرانی سخن می گفت."

1: این روایت مرسل است و اصلاً سند ندارد.

2: در سخن ایشان ع: "بكل لسان" "با هرزبانی" آنچه قبلاً گفتیم، جریان دارد؛ اینکه این عبارت در روایات قبلی نیز آمده است و معنای آن کلی بودن نیست و بالقوه به آن دلالت دارد و نه بالفعل.

3: این روایت دلالت بر این ندارد که علم به زبان ها از شرایط امامت است.

خلاصه سخن در مورد روایاتی که از شناخت معصوم به همه یا بیشتر زبان ها سخن می گوید، این است که در این روایات از جهت سندی یا دلالتی خدشه وارد است و در برخی یا بیشتر از آنان، (نکاره) نکره و ناشناخته بودن وجود دارد.

بعد از پاسخ به این اشکالات این گونه می گوئیم:

قرار دادن هرچیز معینی برای دلیلی بر شناخت یا تعیین حجت خداوند بر مردم باید از جهت صدور و دلالتی به صورت یقینی ثابت شود؛ به این خاطر که عقاید از ظن و گمان ها گرفته نمی شود، بلکه در عقاید جزم و یقین شرط است که در



مقابل آن، احتمال مخالف نیست. اگر فردی بگوید: ما در امام شرط می دانیم که همه زبان ها را بشناسد و اگر این گونه نباشد، امام نیست! در پاسخ می گوئیم:

1: این مسئله عقایدی است و فقط با دلیل قطعی الصدور والدلاله ثابت می شود. آیا شناخت امام نسبت به همه زبان ها با دلیل قطعی الدلاله والثبوت ثابت شده است تا به واسطه آن در عقاید عمل کنیم؟!

پاسخ: هرگز چنین نیست، همان طور که موقع آوردن روایاتی که بر این مطلب استدلال می کنند، بیان می کنیم.

بعد آیا اجماعی از علمای متقدم در این مطلب وجود دارد؟!

پاسخ: هرگز... سخن شیخ مفید ره را در مورد زبان ها می شنویم:

"سخن در مورد شناخت امامان ع به همه کارها وسایر زبان ها، در این مورد می گوئیم که این مسئله برای آنان ممتنع نیست و از جهت عقل و قیاس این مطلب برای آنان واجب نیست. اخباری از سوی افراد راست گو به ما رسیده است که امامان آل محمد ص این مطلب را می دانستند. اگر این اخبار ثابت شود، قطع نسبت به آن از جهت ثابت بودن واجب است. بنده در مورد قطع نسبت به این مطلب نظری دارم (وآن را قبول ندارم) خداوند به کار نیک توفیق می دهد. این سخن بنده را گروهی از علمای امامیه قبول دارند. بنی نوبخت -خداوند آنان را رحمت کند- در مورد این مسئله مخالفت کردند و این مسئله را عقلاً و قیاساً واجب کردند و همه مفضوه و بقیه غلات در این مسئله با آن ها موافقت کردند"

سخن شیخ مفید در این صراحت دارد که شناخت امامان ع به بقیه زبان ها، ممتنع نیست. همچنین از جهت عقل واجب التحقق نیست و روایاتی از معصومین آمده است که این مسئله را در آن ها ثابت می کند، ولی در قطع داشتن نسبت به این مسئله نظر وجود دارد؛ یعنی قطع در آن به وجود نیامده است. مجموعه ای از عمای امامیه با نظر شیخ مفید هستند و بنونوبخت و مفضوه و غلات در این مسئله با آن ها مخالفت کردند؛ از این جهت که یقین کردند که امامان ع بقیه زبان ها را می دانند.

پنهان نیست که فرد معتدل و محکم، شیخ مفید و بقیه علمای شیعه هستند که با ایشان موافق هستند؛ نه افرادی که تفویض و غلو دارند.

خلاصه سخن شیخ مفید این است که شناخت امامان نسبت به همه زبان ها ممتنع نیست، ولی شرط در ثبوت امامت اهل بیت ع نهی باشد؛ به این خاطر که دلایل قطعی و یقینی بر این مسئله وجود ندارد. یعنی این مسئله نه واجب و نه شرط است. یعنی اثبات امامت امامان ع بر آن متوقف نیست و تحقق آن در ایشان شرط نیست تا امامت برایشان ثابت شود.

همچنین سخن سیدمرتضی در این مورد و در خصوص رسول الله ص را می شنویم:

سیدمرتضی -قدس الله روحه- می گوید: "این آیه بر این مطلب دلالت دارد که پیامبر ص قبل از پیامبری نوشتن را نمی دانست. اما بعد از پیامبری مطلبی که در این مورد به آن معتقد هستیم، جواز است؛ به این خاطر که ایشان به خواندن و نوشتن آگاه بوده است. جایزدانستن به این خاطر است که ایشان به خواندن و نوشتن آگاه -به صورت غیر مقطوع نسبت به یکی از دو مسئله- نبوده است. ظاهر آیه اقتضای این را دارد که نفی به قبل از پیامبری متعلق است و نه مابعد از آن را. و به این خاطر که تعلیل در این آیه اقتضای نفی به قبل از پیامبری را دارد؛ به این خاطر که اگر پیامبر ص قبل از پیامبری نوشتن می دانست، منکرین در پیامبری ایشان ص شک می کردند. اما بعد از پیامبری شک و تهمت به او متوجه نیست. جایز است که آن را بعد از پیامبری از جبرئیل ع آموخته باشد."

در نتیجه شناخت نوشتن و خواندن به زبان عربی نزد علماء مسلم و مورد اتفاق نیست. و سیدمرتضی بر یکی از این مسئله یقین ندارد. بعد از این آیه می تواند پیامبر خواندن و نوشتن را بداند و می تواند از آن آگاه نباشد.

الآن سخن دیگری از سیدمرتضی را می آوریم که شامل پیامبر و امامان ع می شود:

این سوال بر ایشان مطرح شده است:

"اعتقادی که باید در مورد پیامبر ص داشته باشیم چیست؟ آیا از نوشتن و خواندن کتاب ها آگاه بود یا خیر؟"

سیدمرتضی با این سخن پاسخ داد:

"پاسخ: توفیق برای خداوند است. مطلبی که در این مورد باید اعتقاد داشته باشیم، جواز است؛ به این خاطر که ایشان به نوشتن و خواندن کتاب ها آگاه بود و به این خاطر که به این (خواندن و نوشتن) آگاه نبود و نسبت به یکی از این دو مسئله یقین نداریم. به این خاطر این مسئله را گفتیم که آگاهی به نوشتن از علومی نیست که یقینی باشد که پیامبر و امام ع باید به آن آگاه باشد و آن را داشته باشد. به این خاطر که ما در مورد پیامبر و امام یقین داریم که این دو باید به خداوند متعال و احوال و ویژگی هایش آگاه باشند و آنچه برایش جایز است و آنچه برایش جایز نیست و به همه حالات دین ها و به سایر احکام شریعت که پیامبر آن را بیان کرده است که امام ع از آن محافظت کند.... تاجایی که بر آن ها مطلبی که در پاسخ به آن نیاز دارند، پنهان نماند. همان طور که مذهب مخالفین ما این است.

اما بقیه چیزها از جمله صنعت ها و حرفه ها، واجب نیست که پیامبر یا امام چیزی از آن را بدانند. نوشتن مانند نساجی و رنگرزی صنعت است. همان طور که دانستن انواع صنعت ها واجب نیست، نوشتن نیز این چنین است. این مسئله را بیان کردیم و تمام پاسخ ها در این مورد را در مسئله معینی آوردیم که پاسخ سوال برخی از رواساء در این مورد بود و به نهایت آن رسیدیم.

وگفتیم که واجب کردن این مسئله باعث واجب کردن علم به سائر آموزه های غائب و حاضر می شود و اینکه پیامبر و امام به همه آموزه های خداوند متعال احاطه داشته باشند....

اگر فردی بگوید: تفاوت در صنعت ها و بین نوشتن این است که نوشتن به احکام شرع متعلق است و بقیه صنعت ها این گونه نیست.

ما در پاسخ می گوئیم: هیچ صنعتی از جمله نساجی یا ساختن یا غیر آن ها نیست مگر اینکه -مانند نوشتن- حکم شرعی به آن متعلق است.

آیا نبی که فردی که در ساختمان بالخصوصی اجیر شده است و همچنین نساجی نیز اختلاف در آن جایز است. سازنده می گوید: کاری را که برایش اجیر شدم، کاملاً انجام دادم و مستاجر می گوید: این مسئله را کامل انجام ندادی.

اگر امام به تمام صنعت ها آگاه نباشد و به نهایت آن نرسیده باشد، نمی تواند بین دوفرد مختلف حکم نماید.

اگر گفته شود: در مسئله اختلافی به اهل آن صنعت مراجعه می کند.

در پاسخ می گوئیم: نوشتن هم این گونه است... "به پایان رسید.

اگر در امام جایز باشد که به خواندن و نوشتن به عربی آگاه نباشد، چگونه در او شرط است که به همه زبان ها آگاه باشد؟!

همچنین سیدمرتضی می گوید: "پناه بر خدا که برای امام علمی را واجب کنیم مگر علمی که ولایتش به آن اقتضاء دارد و احکام شرعی به آن استوار است... واجب نیست که امام حرفه ها و شغل ها و صنعت ها را بداند و بقیه مسائلی که به شریعت مرتبط نیست. در این مسائل به متخصصینش مراجعه می شود. امام واجب است که احکام را بداند و در علم به آن مستقل باشد و در شناخت آن به غیر خودش نیاز نداشته باشد؛ به این خاطر که او سرپرست اقامه و اجرای آن است"

الان سخن شیخ طوسی را می آوریم که به صورت عمومی به مطلوب ما دلالت می کند:

شیخ طوسی می گوید:

"به این خاطر گفتیم که "امام واجب است که در مسئله ای که امام است، باید افضل باشد" به این خاطر که جایز است که در میان مردم فردی باشد که در مسئله ای که ایشان امام نیست، افضل باشد؛ مانند بسیاری از صنعت ها و شغل ها و... امام باید در مسئله ای که امام است، افضل باشد. به همین خاطر به فردی که این سخن را می گوید: "پیامبر ص عمرو عاص را بر بهترین یاران مقدم کرد و زید را بر جعفر مقدم کرد، درحالی که از او برتر بود و همچنین خالد را بر جعفر برتری داد" این گونه پاسخ می دهیم: این به این خاطر است که همه این ها در سیاست جنگ و تدبیر سربازان مقدم شدند و این ها از افرادی که به آن ها مقدم شدند، برتر هستند. هرچند آن ها در ویژگی های دینی یا دنیوی برتر باشند. در نتیجه اعتراض

ساقط می شود... به حکم عقل، واجب است که امام به تدبیر مسئله ای که در آن امام است، آگاه باشد. از جمله سیاست مردم ودقت در مصالح آن ها وبقیه مسائل. وواجب است که بعداز شرع به همه شرائع آگاه باشد؛ به این خاطر که در همه آن حکم می کند... لازمه عالم بودن امام در مسئله ای که امام است، به این معنا نیست که در مسئله ای که امام نیست عالم باشد، مانند صنعت ها وبقیه مسائل. به این خاطر ایشان در آن مسائل رئیس نیست. هر زمانی که در این مسئله نزاعی رخ دهد، باید به اهل خبره مراجعه کنند تا در آن حکم کنند...." به پایان رسید.

در نتیجه معروف ترین علمای متقدم -مفید وطوسی ومرتضی- قائل به وجوب آگاهی امامان ع به همه زبان ها نیستند. بلکه شرط است که آن ها در مسئله ای که امام هستند، دانتر باشند وآن شریعت وهدایت مردم از جهت عقیدتی وفقهی واخلاقی می باشد. حداقل چیزی که می توان گفت، این است که درمسئله آگاهی معصوم به همه زبان ها اجماعی از سوی علمای متقدم نبوده است. قبلاً نیز گفتیم که این مسئله از ویژگی های خداوند متعال است، یعنی همان آگاهی به همه زبان ها. اما آگاهی به برخی از زبان ها، قبلاً گفتیم که به دوصورت می باشد: یا آگاهی از تعدادی از زبان هاست که انسان ها نیز می توانند آن را بیاموزند. و این دلیل بر امامت نمی باشد؛ به این خاطرکه آگاهی از آن برای فرد حق وباطل امکان دارد. یا آگاهی از تعدادی از زبان هاست که انسان از یادگیری آن ناتوان است واین معجزه است و شرط نیست که امامان ع در غیر علم شریعت وهدایت، معجزه بیاورند. گاهی معجزات برای امامان به وجود می آمد وگاهی به وجود نمی آمد. یعنی عدم حصول معجزه به معنای نفی امامت ایشان نیست؛ به این خاطر که معجزه در اثبات امامت آن ها شرط وواجب نیست.

این مطلبی است که شیخ مفید ره با سخنش قائل به آن است:

"اما ظهور معجزات برای آن ها واعلام کردن، امکان دارد و از جهت عقلی واجب نیست واز جهت قیاسی ممتنع نمی باشد.... جمهور امامیه با من هستند وبنونویخت در این مسئله مخالفت کردند واز آن ابراء کردند. و بسیاری از امامیه آن را عقلاً واجب کردند، همان طور که برای پیامبران واجب نمودند. همه معتزله با ما مخالف هستند، مگر ابن اخشید و دنباله روهای او که قائل به جواز هستند. و همه اصحاب حدیث این مسئله را برای هر انسان شایسته اهل تقوا وایمان جایز می دانند."

معنای سخن ایشان ره این است که روایات تحقق معجزات را برا امامان ع ثابت نموده است، ولی عقلاً واجب نیست. یعنی ثبوت امامت امامان به آوردن معجزه نیست. آوردن معجزه نه ممتنع است و نه واجب. گاهی اوقات محقق می شود وگاهی محقق نمی شود. بلکه بنونویخت که از متقدمین شیعه هستند، تحقق معجزات برای امامان ع را رد می کنند، همان طور که از سخن مفید ره فهمیده می شود.

از سیدمرتضی ره پرسیدند: آیا همه امامان ع به مسئله ای قبل از وقوع آن خبر می دادند یا خیر؟

این گونه پاسخ داد:

"شرط امامت نیست که از مسئله ای قبل از وقوعش خبر بدهد؛ به این خاطر که این معجزه است و گاهی اوقات آشکار کردن معجزات بر دستان امامان ع جایز است و گاهی اوقات آشکار کردن آن بر دستانشان جایز نیست. ولی روایات مشهوری وجود دارد که ایشان ع به مسائل پنهانی خبر دادند. در نتیجه متوجه می شویم که خداوند متعال آنان را به آن باخبر نموده است."

این سخن صراحت دارد که تحقق معجزه به دست امام شرط نیست. گاهی اوقات به وجود می آید و گاهی اوقات به وجود نمی آید. عدم حصول آن، امامت امامی را که به آن نص شده است، نفی نمی کند.

شهید سید محمد محمد صادق صدر ره در سخنی که در مورد امام مهدی ع و ظهورش است، می گوید:

"...راه دعوت الهی با معجزات استوار نمی شود؛ به این خاطر که هدایت و عدلی که از معجزه به وجود می آید، از هدایت و عدلی که از راه طبیعی آن ها حاصل می شود، پایین تر است. هر نتیجه ای که تحقق یافتن آن با راه های طبیعی ممکن باشد، از راه معجزه به وجود نمی آید. بلکه امر آن با آن راه ها انجام می شود، هرچند زمان طول بکشد. فقط درجایی که تنها راه آن به وجود آمدن معجزه باشد. و به این خاطر که هدف عام موعود بشری با راه های طبیعی به وجود می آید و این راه ها در به وجود آمدنش به زمان طولانی نیاز دارد - همان طور که قبلاً گفتیم - در نتیجه به وجود آمدن وعده با راه طبیعی به وجود می آید"....

سیدطباطبایی در تفسیرش در مورد آوردن معجزات می گوید :

"إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"

-این جمله جوابی است که خداوند تعالی به رسول گرامیش یاد می دهد تا به ایشان ابلاغ کند، و اگر خطاب را متوجه رسول خدا ص نمود نه آن ها، و نفرمود که این جواب را به ایشان ابلاغ کند، و خلاصه اگر اسمی از ایشان نبرد برای این بود که به آنان تعریض نموده بفهماند که استحقاق جواب ندارند، چون نه علم دارند و نه آن مقدار عقل و فہمی که لازم است، زیرا از این که از خود معجزه پیشنهاد می کنند- به طوری که از بیشتر آیاتی که اقتراحات ایشان را حکایت می کند برمی آید- چنین استفاده می شود که ایشان خیال می کرده اند رسول باید قدرت غیبی ای بطور مطلق داشته باشد، که هر چه را بخواهد بتواند ایجاد کند و هر چه را از او بخواهند به وجود آورد.

و حال آنکه رسول، جز بشری مثل خود آنان نیست، و تفاوتش همین است که خدا او را به سوی ایشان فرستاده تا از عذاب او اندازشان کند و از اینکه از عبادت او استکبار بورزند و در زمین فساد کنند زهارشان دهد، چون سنت الهی در مخلوقاتش همواره بر این جریان داشته که خلق خود را بسوی کمال مطلوبش هدایت کند و بر آنچه که صلاح معاش و معاد ایشان است دلالت فرماید.

پس رسول، خودش به خودی خود بشری است مثل آنان یعنی او نیز همانند آنان مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشور خود نیست، و جز تبلیغ رسالت پروردگار خود وظیفه‌ای ندارد، و اما معجزات، امرش به دست خداست، او است که اگر بخواهد آیات و معجزات را می‌فرستد، پس درخواستشان از رسول از نادانی محض است.

بنا بر این، معنای آیه چنین می‌شود: ایشان- با اینکه قرآن بزرگترین و بهترین معجزات است و در اختیار ایشان هست- از تو معجزه‌ای بر طبق دلخواه خود می‌خواهند با اینکه تو در باره معجزه هیچکاره‌ای، تو تنها هدایت کننده‌ای هستی که ایشان را از راه انداز هدایت می‌کنی، چون سنت خداوند در بندگانش بر این جریان یافته که در هر مردمی يك نفر هادی و راهنما مبعوث کند تا ایشان را هدایت نماید."

اهل بیت ع بیان کردند که بلند مرتبه بودن نزد خداوند متعال در زبان یا مُتَقِن بودن حرف ها و اعراب نیست. بلکه با نورانیت دل و ترس از خداوند متعال است:

الکلبيني: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَمْرِو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: "تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَاِمٍ وَلَا وَائٍ حَطِيبًا مُصْقَعًا وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُطْلِمِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمُصْبَاحُ"

عمرو می گوید: روزی امام صادق ع به ما فرمود: "مردی را می بینی که در (حرف)لام و واو اشتباه نمی کند وخطیب و تبلیغ است؛ درحالی که دلش از شب تاریک نیز تاریک تر است و مردی را می بینی که آنچه که در دلش می باشد را نمی تواند به زبانش بیاورد؛ ولی دلش مانند تابیدن چراغ می درخشد....."

امام صادق ع در وصیتش به محمد بن نعمان احوال می فرماید: یا ابن النعمان لیست البلاغة بحدّة اللسان، ولا بکثرة الهمدیان، ولكنها إصابة المعنى وقصد الحجة"

"ای فرزند نعمان، بلاغت در زبان وزیادی سخن نیست. بلاغت رساندن معنا و قصد حجت است."



والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على

محمد وآل محمد

الائمة والمهديين

وسلم تسليماً كثيراً